

Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

Another Reading of the Shiqshiqiyya Sermon: A Systemic Functional Linguistic Analysis in Light of Narrative and Literary Commentaries

خوانشی دیگر از خطبه شقشقیه: تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا در پرتو شروح روایی و ادبی

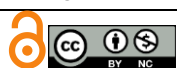
1. Shiva Sadeghi: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Iran
2. Mohammad Gholami*: Assistant Professor, Institute of Islamic Science in Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. (Email: mo-gh@um.ac.ir)
3. Hadi Mehrizi: M.A. Student, Department of Theology, Payame Noor University, Mashhad, Iran

۱. شیوا صادقی: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
۲. محمد غلامی*: استادیار پژوهشکده مطالعات اسلامی در علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. (پست الکترونیک: mo-gh@um.ac.ir)
۳. هادی مهریزی: دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه الهیات دانشگاه پیام نور، مشهد، ایران

Abstract

The present study aims to examine the effectiveness of text linguistics in uncovering the multiple semantic layers of religious texts. In this context, the *Sermon of al-Shiqshiqiyya* is analyzed based on the textual metafunction within Halliday's systemic functional linguistics framework. The research employs a descriptive-analytical method, analyzing the sermon in terms of thematic structure as well as various cohesive devices—grammatical, lexical, and conjunctive—that contribute to its overall coherence. The linguistic findings are systematically compared and complemented with the interpretations of prominent Hadith commentators, such as Mulla Muhammad Baqir al-Majlisi in *Bihar al-Anwar* and Hashemi Khuei in *Minhaj al-Bara'a*, along with related rhetorical and conceptual studies. In relevant parts of the analysis, references are also made to managerial insights derived from the textual structure. The findings reveal a high degree of structural and semantic cohesion in the sermon, where the full range of the textual metafunction is skillfully employed to produce a coherent, dynamic discourse that accurately conveys Amīr al-Mu'minīn (peace be upon him) perspective and emphasizes key concepts. In most cases, the linguistic patterns align closely with classical commentarial interpretations. The study demonstrates that integrating systemic-functional linguistic analysis with reliable narrative and literary commentaries offers a powerful tool for revealing the rich semantic and rhetorical layers of religious texts. This interdisciplinary approach not only deepens literary and fiqh al-hadith understanding but also enables the extraction of secondary meanings and cross-disciplinary insights—such as those relevant to the field of Islamic management.

Keywords: *Nahj al-Balagha*, *Shiqshiqiyya Sermon*, *Hallidayan Systemic Functional Approach*, *Textual Metafunction*, *Islamic Management*.



How to cite: Sadeghi, S., Gholami, M., & Mehrizi, H. (2025). Another Reading of the Shiqshiqiyya Sermon: A Systemic Functional Linguistic Analysis in Light of Hadith and Literary Commentaries. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(2), 1-24.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 27 April 2025

Revise Date: 30 May 2025

Accept Date: 13 June 2025

Publish Date: 22 July 2025

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی کارایی زبان‌شناسی متن در فهم لایه‌های معنایی گوناگون متون دینی، به تحلیل خطبه شقشقیه بر اساس فرانقش متنی نظریه نقش‌گرای هیلیدی می‌پردازد. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و با بررسی خطبه، نقش و انواع ساختارهای آغازگری-پایانی و کارکرد انواع عوامل انسجام (دستوری، واژگانی و پیوندی) در ایجاد پیوستگی متنی به تفصیل تحلیل شده است. یافته‌های تحلیل زبان‌شناختی، به طور نظام‌مند با توضیحات و تفاسیر شارحان برجسته، ملا محمدباقر مجلسی در بحار الأنوار و شارح خوبی در منهاج البراعه و همچنین نتایج مطالعات بلاغی و مفهومی دیگر، تطبیق و تکمیل گردیده و به تناسب بحث، به آموزه‌های مدیریتی مرتبط با نتایج تحلیل نیز اشاره شده است. نتایج این مطالعه، بیانگر انسجام ساختاری و معنایی بسیار بالای خطبه شقشقیه است که طی آن تمام ظرفیت‌های فرانقش متنی برای ایجاد متنی منسجم و پویا و انتقال دقیق نگرش و برجسته‌سازی مفاهیم کلیدی به کار گرفته شده است. یافته‌های زبان‌شناختی در اغلب موارد، همسو با فهم و تفسیر شارحان از ظرایف است. این پژوهش نشان می‌دهد که تلفیق تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا با شروح معتبر روایی-بلاغی، ابزاری کارآمد برای کشف لایه‌های متعدد معنایی و بلاغی در متون دینی و کمک به فهم آن‌هاست؛ رویکردی که در کنار تعمیق فهم ادبی و فقه الحدیثی، امکان دریافت معانی ثانویه و آموزه‌های میان‌رشته‌ای (از جمله در عرصه مدیریت اسلامی) را فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: *نهج البلاغه*، *خطبه شقشقیه*، *فراکارکرد متنی*، *فقه الحدیث*، *مدیریت اسلامی*.

شیوه استناددهی: صادقی، شیوا، غلامی، محمد، و مهریزی، هادی. (۱۴۰۴). خوانشی دیگر از خطبه شقشقیه: تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا در پرتو شروح حدیثی و ادبی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۲)، ۱-۲۴.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۱ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۲ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۲ مرداد ۱۴۰۴

مقدمه

امروزه بررسی متون دینی از جمله قرآن کریم و نهج البلاغه بر اساس نظریه‌های ادبی، یکی از روش‌های درک بیشتر و بهتر لایه‌های پنهان این منابع تلقی می‌شود. خطبه شقشقیه یکی از مشهورترین و پرمحتواترین خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کتاب گرانسنگ نهج البلاغه، همواره به دلیل محتوای تاریخی، کلامی و انتقادی صریح، در کانون توجه و بحث عالمان و پژوهشگران، به‌ویژه در مطالعات حدیثی و تاریخی، قرار داشته است. علاوه بر محتوای غنی و اهمیت حدیثی، کلامی و تاریخی، این خطبه نمونه‌ای برجسته از فصاحت و بلاغت کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ کلامی که به تعبیر ابن ابی‌الحدید (Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, 1983) «دُونِ کَلَامِ الخَالِقِ وَ فَوْقَ کَلَامِ المَخْلُوقِ» است. در مقدمه یکی از چاپ‌های نهج البلاغه می‌خوانیم: «در میان ادیبان کسی نیست که معتقد نباشد که سخن علی (علیه السلام) بلیغ‌ترین و وزین‌ترین سخن از جهت موضوع، اسلوب و معانی ارجمند پس از کلام خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) است.» (Abduh) استشهاد پرشمار لغت‌شناسان بنام به جملات آن حضرت (علیه السلام)، شاهد این مدعاست (Pahlavan, 2021). در محاضرات راغب اصفهانی آمده است: «مردی از لشکریان علی (علیه السلام) نزد معاویه رفت و به او گفت: یاریم کن زیرا از نزد کسی به تو رو آورده‌ام که ترسوترین، بخیل‌ترین و ناتوان‌ترین افراد در سخن است! معاویه پرسید: منظورت کیست؟ مرد گفت: علی بن ابی‌طالب! معاویه به او گفت: ای نابکار! دروغ می‌گویی، هرگز ترس در وجود علی (علیه السلام) نیست، اما درباره بخل، اگر دو خانه، یکی از کاه بی‌ارزش و یکی از طلا داشته باشد، طلا را قبل از کاه می‌بخشد. اما ناتوانی در سخن، من پس از محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) کسی را ندیده‌ام که بهتر از علی (علیه السلام) سخن بگوید، برخیز خدا رویت را سیاه کند و دستور داد اسم او را از دیوان حذف کنند.» (Sabzianpour, 2010). جرج جرداق نویسنده مشهور مسیحی در مورد بلاغت در نهج البلاغه می‌نویسد: «بلاغت عبارت از موافقت

کلام با مقتضای حال است و بر این اساس ملاحظه می‌شود که نهج البلاغه بلیغ‌ترین کتاب به طور مطلق است یا از بلیغ‌ترین‌ها به شمار می‌رود.» (Sharifi, 2001)

این بلاغت شگرف، صرفاً در آرایه‌های ادبی خلاصه نمی‌شود، بلکه در ساختار منسجم، انتخاب دقیق واژگان، پیوندهای معنایی میان جملات و به کارگیری هدفمند ابزارهای زبانی برای تأثیرگذاری بر مخاطب متجلی است. با این حال، فراتر از تحسین کلی بلاغت، تحلیل دقیق سازوکارهای زبانی و ساختار متنی این خطبه شریف می‌تواند به فهم عمیق‌تر پیام و لحن آن حضرت (علیه السلام) و نحوه تأثیرگذاری آن بر مخاطب یاری رساند. در واقع، بررسی علمی زبان حدیث، ابزاری کارآمد برای کشف لایه‌های پنهان معنا و نزدیک شدن به فهم اراده معصوم (علیه السلام) است.

پژوهش حاضر در صدد است تا با به کارگیری یکی از روش‌های نوین تحلیل متن، یعنی نظریه «دستور نظام‌مند نقش‌گرای هلیدی، به تحلیل فراکارکرد متنی خطبه شقشقیه بپردازد. هدف تحقیق حاضر، تبیین کارکرد دانش زبان‌شناسی در فهم و تحلیل متون دینی از جمله نهج البلاغه و نیز تبیین ساز و کارهای انسجام و ساختارمندی در این خطبه شاخص است. برای تحقق این هدف و اتصال تحلیل زبانی به سنت غنی حدیث‌پژوهی و شرح‌نویسی، یافته‌های این پژوهش با توضیحات و تفاسیر دو تن از شارحان برجسته نهج البلاغه، هاشمی خویی در منهاج البراعه و مجلسی در بحار الأنوار، که هر دو دارای رویکرد حدیثی و بلاغی هستند، تطبیق و تکمیل شده است. تلفیق این رویکرد تحلیلی با دانش نهفته در شروح معتبر روایی-بلاغی (مانند شروح مجلسی و خویی) و دیگر مطالعات مرتبط، سبب آشکار شدن لایه‌های گوناگون معنایی متن می‌شود و علاوه بر نکات ارزشمند بلاغی و فقه الحدیثی، امکان دریافت معانی ثانویه و آموزه‌های میان‌رشته‌ای (از جمله در عرصه مدیریت اسلامی) را به شکلی مستدل و نظام‌مند فراهم می‌آورد.

بیان مسئله

مطالعات پیشین درباره خطبه شقشقیه، عمدتاً بر ابعاد تاریخی، کلامی و شرح محتوایی آن متمرکز بوده‌اند. هرچند بلاغت خطبه همواره مورد ستایش قرار گرفته، اما تحلیل نظام‌مند ساختارهای زبانی و نقش آن‌ها در ایجاد انسجام و انتقال معنای این خطبه با استفاده از نظریه‌های زبان‌شناسی متن کمتر مورد توجه بوده است. نظریه «دستور نظام‌مند نقش‌گرا»ی هلیدی، با تمرکز بر سه فرانقش اندیشگانی، بینافردی و متنی، ابزاری کارآمد برای تحلیل چگونگی کارکرد زبان در بافت ارائه می‌دهد. فرانقش متنی، به‌طور خاص، به بررسی سازوکارهایی می‌پردازد که متن را به یک واحد معنایی منسجم تبدیل می‌کنند، از جمله ساختار آغازگری-پایانی (مبتدا-خبری)، ساختار اطلاعاتی (اطلاعات کهنه و نو) و عوامل انسجام (دستوری، واژگانی و پیوندی). با وجود انجام پژوهش‌هایی پراکنده با رویکرد هلیدی بر روی بخش‌هایی از نهج البلاغه یا خطبه‌های دیگر (Amraei & Bamari, 2020; Mohammadi & Bazoubandi, 2021; Salehi, 2022)، تحلیل جامع خطبه شقشقیه با تمرکز بر فراکارکرد متنی هلیدی و بررسی نظام‌مند تمامی عوامل انسجام‌بخش آن و تلفیق یافته‌ها با شروع حدیثی-بلاغی (مانند شرح مجلسی و خویی) به منظور نشان دادن تعامل تحلیل زبانی مدرن و فهم سنتی، خلأی پژوهشی محسوب می‌شود. مطالعات پیشین درباره خطبه شقشقیه، یا بر ابعاد تاریخی، کلامی و شرح محتوایی آن متمرکز بوده‌اند و یا صرفاً به لحاظ زبان‌شناسی به تحلیل خطبه پرداخته‌اند. در حالی که مطالعه حاضر، با رویکرد تلفیقی، در صدد بررسی نحوه به‌کارگیری اسلوب زبان‌شناسی در راستای فهم حدیث و مقایسه آن با شرح شارحان است.

زبان‌شناسی متن، به عنوان دانشی که به مطالعه متن به‌مثابه یک واحد ارتباطی می‌پردازد، می‌تواند ابزارهای مفیدی برای فهم دقیق‌تر چگونگی انتقال معنا و تأثیرگذاری در متون دینی ارائه دهد. از آنجایی که نظریه نقش‌گرای هلیدی یکی از جامع‌ترین نظریات علمی است که زبان را نظامی برای بیان معنا در نظر می‌گیرد و برای آن نقش و کارکردی اجتماعی قائل می‌شود (Mishkat al-Dini,

2009) پژوهش حاضر بر آن است تا با تحلیل مهمترین عناصر مطرح شده در فراکارکرد متنی، یعنی ساخت آغازگری-پایانی، ساخت اطلاعاتی و چینش بندهایی از این خطبه، در کنار مراجعه به شروح معتبر حدیثی-بلاغی (مجلسی و خویی)، نشان دهد متن این خطبه، به سبب آرایه‌های ادبی درهم پیچیده و چندبعدی، جملات معترضه و اشاره به موضوعات مختلف تاریخی از انسجام بالایی برخوردار است که با شناخت این ویژگی انسجامی، گوشه‌ای از ارزش‌های تاریخی، زبانی و بلاغی و هنری آن بر خواننده نمایان گردیده و درک عمیق‌تر، افزایش جذابیت و انگیزه خوانش متن را در پی دارد. همچنین تحقیق حاضر نشان می‌دهد که چگونه نظریه‌های زبان‌شناسی معاصر می‌توانند به عنوان ابزاری در کنار روش‌های سنتی شرح و تفسیر حدیث و بلاغت، برای فهم متون دینی به کار گرفته شوند. انطباق یافته‌های این تحلیل با مباحث علم معانی (Salehi, 2007) و نتایج تحلیل‌های بلاغی (Eghbal, 2023) و مفهومی (Majidi & Alizadeh Teymurluyi, 2019; Mousavi Bafroei et al., 2022) زاویه‌ای دیگر از ضرورت تعامل مطالعات زبان‌شناسی معاصر با شروح سنتی حدیثی را آشکار می‌نماید. هدف این تحقیق، ارائه یک نمونه عملی از کاربردی زبان‌شناسی متن به عنوان ابزاری روشمند در خدمت فهم متون دینی است تا نشان دهد که چگونه تحلیل ساختاری می‌تواند به کشف برخی از لایه‌های متعدد معنایی کلام معصوم (علیه السلام) یاری رساند.

پیشینه پژوهش

طبق بررسی‌های صورت گرفته تاکنون پژوهش‌های انگشت‌شماری در زمینه بررسی خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اساس نظریه هلیدی انجام شده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله امرایی و بامری (۱۳۹۹) اشاره نمود. ایشان با استفاده از مدل انسجام هلیدی و حسن و با روش توصیفی-تحلیلی و آماری، به بررسی عوامل انسجام در پنج بخش نخست خطبه پرداخته و به انسجام بالای این بخش‌ها اذعان داشته‌اند. هرچند این پژوهش در به‌کارگیری

الگوی انسجام هلیدی پیشگام بوده، اما تحلیل آن محدود به بخشی از خطبه است اما به عواملی چون انسجام پیوندی، ارتباط اضافی، اضافه توضیحی، تمثیلی، تشبیهی، مقایسه‌ای، تقابلی و علت پرداخته است. پرداختن به موارد مذکور و مهم‌تر از آن، تلفیق یافته‌های زبان‌شناختی با شروح معتبر حدیثی-بلاغی و رویکرد فهم حدیث از تفاوت‌های پژوهش حاضر با مقاله امرایی و بامری (۱۳۹۹) است (Amraei & Bamari, 2020). پژوهش حاضر تلاش دارد تا با تحلیل کل خطبه، بررسی مجموعه گسترده‌تری از عناصر فراکارکرد متنی و رویکرد تلفیقی مبتنی بر شروح حدیثی و مطالعات بلاغی دیگر، گامی فراتر در جهت نشان دادن کارایی زبان‌شناسی در خدمت فهم عمیق‌تر خطبه ششقیه بردارد.

همچنین، پژوهش حاضر با تحقیق محمدی و بازوبندی (۱۴۰۰) که به بررسی شیوه تبادل معنا در خطبه ششقیه نهج‌البلاغه برمبنای رویکرد نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی پرداخته‌اند، تفاوت‌های اساسی دارد. در حالی که محمدی و بازوبندی (۱۴۰۰) بر فرانش بینافردی و نحوه تبادل معنا بین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مخاطب تمرکز دارند، پژوهش حاضر با رویکردی جامع‌تر، به بررسی فراکارکرد متنی و نقش عوامل انسجام در ساختار و انتقال پیام خطبه می‌پردازد. به عبارت دیگر، مقاله حاضر به دنبال آن است که نشان دهد چگونه خطبه ششقیه به عنوان یک متن منسجم و یکپارچه، پیام خود را به مخاطب منتقل می‌کند و در این مسیر از شروح شارحان نیز بهره می‌گیرد، در حالی که مقاله محمدی و بازوبندی (۱۴۰۰) بیشتر به بررسی نحوه تعامل حضرت (علیه السلام) با مخاطب و استفاده از ابزارهای زبانی برای این منظور می‌پردازد. این تفاوت در رویکرد، منجر به تحلیل‌های متفاوتی از خطبه و نتایج جدیدی در پژوهش حاضر شده است (Mohammadi & Bazoubandi, 2021).

علاوه بر این، محمودی، چراغی و میرزایی الحسینی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با رویکرد تحلیل گفتمان ادبی، به بررسی استراتژی‌های گفتمانی به کار رفته در خطبه ششقیه پرداخته‌اند. ایشان نشان داده‌اند که چگونه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با توجه به بافت موقعیتی خاص،

از ابزارهای بلاغی و زبانی نه تنها برای آرایش کلام، بلکه به عنوان راهبردی برای تبیین حقایق، رفع اتهامات و اثبات حقانیت خود بهره برده‌اند. این نگاه که بر استراتژی‌های کلان گفتمان و هدفمندی ابزارهای ادبی تمرکز دارد، با رویکرد پژوهش حاضر که به تحلیل نظام‌مند ساختار متنی و انسجام با نظریه هلیدی و پیوند آن با شروح حدیثی می‌پردازد، متفاوت است، اما هر دو بر هدفمندی و غنای کلام امیر کلام (علیه السلام) در این خطبه تأکید می‌ورزند (Mahmoudi et al., 2019).

در پژوهشی دیگر، خالدی سردشتی و موسوی بفرویی (۱۳۹۹) با رویکردی آواشناختی، به بررسی خطبه ششقیه و نقش آواها، حروف و واژگان در ارتباط با معنا پرداخته‌اند. ایشان نشان داده‌اند که انتخاب‌های آوایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خطبه هدفمند بوده و به القای بهتر پیام و تأثیر عاطفی آن کمک می‌کند. این تمرکز بر سطح آوایی و معناشناسی آوایی، رویکردی متمایز از پژوهش حاضر است که بر تحلیل ساختار متنی و انسجام با نظریه هلیدی و تلفیق آن با شروح حدیثی متمرکز است. با این حال، یافته‌های آن پژوهش می‌تواند مکمل درک ما از ابعاد بلاغی و زبانی خطبه باشد (Khaledi Sardashti & Mousavi Bafrouei, 2021).

موسوی بفرویی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با رویکردی مفهومی، به تحلیل نقش استعاره و کنایه در برجسته‌سازی پیام‌های کلیدی خطبه ششقیه پرداخته و نشان داده‌اند که چگونه از این ابزارها برای تأکید بر مفاهیم مورد نظر خود و هدایت ذهن مخاطب در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) استفاده شده است. تمرکز این پژوهش بر کارکرد مفهومی آرایه‌های بیانی، آن را از پژوهش حاضر که بر تحلیل نظام‌مند ساختار متنی و انسجام با نظریه هلیدی و تلفیق آن با شروح حدیثی متمرکز است، متمایز می‌سازد، هرچند یافته‌های آن می‌تواند مکمل تحلیل کارکردی ابزارهای زبانی در این خطبه باشد (Mousavi Bafroei et al., 2022).

همچنین غلامی و هادی فرد (۱۴۰۲) با تکیه بر نظریه موریس گرامون و مفهوم اتلاف لفظ با معنا، به بررسی نقش تکرار آواها (صامت‌ها و

مصوت‌ها) و انتخاب واژگان متقاربه المعنی در ایجاد هماهنگی آوایی-معنایی در خطبه شقشقیه پرداخته‌اند. این رویکرد نیز که بر سطح آوایی و نقش القاگر آن در انتقال معنا تمرکز دارد، با تمرکز پژوهش حاضر بر ساختار متنی و انسجام با نظریه هلیدی و تلفیق با شروح حدیثی، متمایز است، اما هر دو بر هدفمندی انتخاب‌های زبانی حضرت (علیه السلام) در سطوح مختلف تأکید دارند (Gholami & Hadi Fard, 2024).

پژوهش‌های دیگری نیز با رویکردهای زبانی متفاوت به تحلیل خطبه شقشقیه پرداخته‌اند. زودرنج و اربطی مقدم (۱۴۰۱) با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی (Zoodranj & Arbati Moghadam, 2022)، نجفی ایوکی، رسول‌نیا و کاوه نوش‌آبادی (۱۳۹۶) با استفاده از نظریه کنش گفتاری (Najafi Ivaki et al., 2017)، طیرانی، سلطانی و ربیع (۱۳۹۸) با رویکردی تلفیقی از بافت‌شناسی اجتماعی-سیاسی، نظریه فراگفتمان و مبانی بلاغت (Tayarani et al., 2019) به تحلیل این خطبه پرداخته‌اند که چهارچوب نظری، سطح تحلیل و نتایج آنان متفاوت با تحقیق حاضر است. پژوهش مرتبط دیگر، مقاله «خوانشی نو از خطبه جهادیه حضرت علی (علیه السلام) بر اساس نظریه فراکارکرد متنی (رویکرد نقش‌گرای هلیدی)» (Salehi, 2022) است که به تحلیل خطبه جهادیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اساس فراکارکرد متنی و با رویکرد نقش‌گرای هلیدی می‌پردازد که به لحاظ روش زبان‌شناختی با تحقیق حاضر اشتراک دارد، اما اولاً به تحلیل خطبه جهادیه پرداخته و ثانیاً از شرح شارحان در این مسیر بهره نگرفته است.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که خطبه شقشقیه، علی‌رغم اهمیت فراوان، از منظر نظریه‌های زبان‌شناختی متن، به‌ویژه با رویکردی که تحلیل ساختاری را با فهم محتوایی و حدیثی پیوند دهد، کمتر مورد واکاوی عمیق و جامع قرار گرفته است. اگرچه پژوهش‌هایی با تکیه بر نظریه انسجام هلیدی (Amraei & Bamari, 2020)، فرانقش بینافردی هلیدی (Mohammadi & Bazoubandi, 2021)، تحلیل گفتمان ادبی و استراتژی‌های

گفتمانی (Mahmoudi et al., 2019)، آواشناسی و معناشناسی آوایی (Gholami & Hadi Fard, 2024; Mousavi & Bafroei et al., 2022)، تحلیل گفتمان انتقادی (Zoodranj & Arbati Moghadam, 2022)، کنش گفتاری (Najafi Ivaki et al., 2017) و فراگفتمان (Tayarani et al., 2019) انجام شده است، اما هر یک یا به بخشی از خطبه پرداخته‌اند، یا بر جنبه‌ای خاص از تحلیل زبانی متمرکز بوده‌اند و یا فاقد رویکرد تلفیقی با شروح معتبر حدیثی-بلاغی بوده‌اند. بنابراین، خلأ یک پژوهش جامع که با استفاده از ابزارهای فراکارکرد متنی هلیدی به بررسی ساختار و پیوستگی کل خطبه شقشقیه بپردازد و یافته‌های زبان‌شناختی خود را به طور نظام‌مند با تفاسیر و توضیحات شارحان برجسته‌ای چون مجلسی و خویی و نیز با نتایج تحلیل‌های بلاغی و مفهومی دیگر مقایسه و تکمیل نماید تا نشان دهد زبان‌شناسی چگونه می‌تواند ابزاری کارآمد در خدمت فهم حدیث باشد، همچنان احساس می‌شود. پژوهش حاضر در صدد است تا با اتخاذ این رویکرد چندلایه و تمرکز بر پیوند میان تحلیل زبان‌شناختی مدرن و فهم حدیثی-بلاغی سنتی، این خلأ را پر کرده و گامی نو در تحلیل این خطبه گرانسنگ بردارد.

خطبه شقشقیه

خطبه شقشقیه، یکی از خطبه‌های با اهمیت نهج‌البلاغه است که هم عبرت‌ها و آموزه‌های فراوانی در دل دارد و هم در بعد زبانی دارای امتیازی مثال‌زدنی است. وجه تسمیه این خطبه، جمله‌ای است که پس از پایان خطبه و درخواست ابن عباس از آن حضرت (علیه السلام) برای ادامه دادن آن، توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان شده است: «هیهاتَ یا ابنَ عباسَ تلکَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ» (Sharif al-Radi, 1993). شقشقه، چنانکه از مجموع سخنان لغویون و شارحان خطبه استفاده می‌شود، چیزی است مانند شش که هنگام هیجان یا غضب از دهان شتر بیرون می‌آید که با چرخیدن صدا در گلو شتر همراه است و سپس در جای خود آرام می‌گیرد، در مواقع عادی چنین چیزی پیش نمی‌آید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در

این کلام، از دردهای خاموش به فغان آمده و بانگ بر می‌دارد و گویی این خطبه چون شعله‌ای از دل آن حضرت زبانه کشیده است و اکنون دیگر ادامه آن را صلاح نمی‌داند، لذا به درخواست ابن عباس که راوی این خطبه است، برای ادامه دادن خطبه پاسخ منفی داد. از این رو، ابن عباس می‌گوید: بر ناتمام ماندن هیچ سخنی مانند این، دریغ نخوردم (Taleghani, 1995). این خطبه علاوه بر نهج‌البلاغه (Sharif al-Radi, 1993)، با اندکی اختلاف در مصادر کتب مهم شیعه از جمله علل الشرائع (Ibn Babawayh, 2006)، معانی الأخبار (Ibn Babawayh, 1983)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد (Mufid, 1992)، أمالی (Tusi, 1993)، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (Ibn Shahrashub, 1959)، الاحتجاج علی أهل اللجاج (Tabrasi, 1983) و کتاب مهم تازه‌یاب کلمات سید العرب ابی الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه (Al-Jafari al-Zaynabi al-Isfahani, 2024) ذکر شده است. اختلاف الفاظ در نسخ مختلف، اندک است و غالباً تأثیری در معنا ندارند (Mousavi, 1997)، جز موارد اندکی نظیر تصریح و تعریض به نام خلفاء یا عبارت «يَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا» (Sharif al-Radi, 1993) که در تذکره الخواص چنین آمده است: «يَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَيَقِلُّ الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا» (Mousavi, 1997) و چه بسا همین اختلافات جزئی، به رغم تعدد مصادر سبب شده است که برخی ادعای تواتر نسبت به این خطبه نمایند (Bahrani, 1983).

در میان شروح متعدد نهج‌البلاغه، از جمله بیش از یکصد و بیست شرح (Boroujerdi, 2001) و بیست و پنج تک‌نگاری در شرح خطبه شقشقیه (2025) که هر یک با رویکردی خاص به تبیین کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته‌اند، دو شرح منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه اثر میرزا حبیب الله هاشمی خویی و شرح ملا محمدباقر مجلسی در ضمن کتاب بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار، به دلیل ویژگی‌های منحصر به فردشان، برای تلفیق با تحلیل زبان‌شناختی این پژوهش انتخاب گردید. بررسی روش‌شناسی

منهاج البراعه نشان می‌دهد که این شرح با رویکردی جامع و تفصیلی، علاوه بر مباحث لغوی، ادبی و بلاغی، اهتمام ویژه‌ای به ابعاد کلامی و تاریخی خطبه‌ها داشته و به‌ویژه در تبیین کلام حضرت (علیه السلام)، استفاده گسترده‌ای از آیات قرآن و به‌خصوص احادیث و روایات نموده و تلاش کرده تا با ارائه خانواده حدیثی، مقصود امیرالمؤمنین (علیه السلام) را روشن سازد (Rafat, 2011). این رویکرد بلاغی در عین حدیث‌محوری و جامع‌نگری کلامی، آن را به منبعی مناسب برای این پژوهش تبدیل کرده است. از سوی دیگر، شرح محدث و محقق گرانقدر ملا محمد باقر مجلسی بر خطبه شقشقیه در بحار الأنوار، که خود اذعان دارد به دلیل اهمیت و کثرت فوائد این خطبه و قوت احتجاج به آن بر مخالفان و شهرتش میان مسلمین به شرح تفصیلی آن پرداخته است (Majlisi, 1984)، نمونه‌ای برجسته از شرح حدیث با حدیث و با تکیه بر منابع متعدد روایی و تاریخی فریقین است. مجلسی با دقت نظر در اختلاف نسخ و روایات و نقل اقوال شارحان پیشین (مانند سید مرتضی، ابن ابی الحدید، راوندی و...) و نقد یا تأیید آن‌ها، به فهم دقیق‌تر متن و تبیین مواضع شیعی کمک شایانی می‌کند. این رویکرد نقادانه، تطبیقی و حدیث‌پژوهانه، مکمل ارزشمندی برای تحلیل حاضر محسوب می‌شود.

ترکیب این دو شرح، که هر دو ضمن جامعیت و بهره‌گیری حداکثری از سایر شروح نهج‌البلاغه، رویکرد ادبی را با نگاه جامع کلامی- حدیثی درآمیخته‌اند، پشتوانه مناسبی برای تلفیق تحلیل زبان‌شناختی با سنت علمی اسلامی فراهم می‌آورد تا ظرفیت زبان‌شناسی در خدمت به درک لایه‌های گوناگون احادیث، تبیین شود.

روش این پژوهش نیز کتابخانه‌ای و بر اساس فیش برداری و استفاده از کتب و مقالات مربوط به موضوع و نرم‌افزارهای مرکز تحقیقات علوم اسلامی (نور) است. در ارائه نتایج، پس از بیان مقدمه‌ای پیرامون نظریه فراکرد نقش‌گرایی هیلیدی، بخش‌هایی از نتایج تحلیل در چند بعد آغاز گری- پایانی و عوامل انسجامی دستوری (ارجاع، جانشینی،

حذف)، واژگانی (انواع تکرار و باهم آبی) و پیوندی (ارتباط اضافی، سببی و زمانی) بررسی و ارائه می گردد.

بحث

یکی از زبان‌شناسان ساختگرایی که در پژوهش‌های خود به روابط بین جمله‌ای متن با عنوان انسجام متنی پرداخته، مایکل هلیدی است. بر اساس نظریه او، ممکن است درجه انسجام متن کم یا زیاد باشد، ولی یک گفتار، زمانی متن نامیده می‌شود که هم انسجام صوری و هم پیوستگی معنایی داشته باشد. هلیدی انسجام را ناشی از عناصری می‌داند که جزء نظام زبان هستند (Halliday & Hasan, 2014)؛ زبان‌شناسی نقش گرا، یکی از سه نگرش مسلط زبان‌شناسی نظری، یعنی زبان‌شناسی صورت گرا، نقش گرا و زبان‌شناسی شناختی است که هر یک از این سه نظریه به نحوی در جستجوی ایجاد سازوکاری مناسب و اعمال آن در کشف و تبیین ارتباط گفته یا متن با کارکردهای فکری - اجتماعی (Yarmohammadi, 2004) و به عبارتی تحلیل گفتمانی متن بوده‌اند که نخستین بار در سال ۱۹۵۲م توسط زبان‌شناس معروف آمریکایی «زلیگ هریس» به کار رفت (Salehi, 2022)؛ این نظریه که به «دستور نظام‌مند نقش گرا» شهرت یافته، نقش گراست؛ چراکه معنا را اساس قرار می‌دهد، دستور است؛ چون تعبیری معنایی از صورت‌های زبانی به دست می‌دهد و بالاخره نظام‌مند است؛ زیرا شبکه‌ای در هم تنیده از انتخاب‌های معنایی و دستوری است (Majidi & Alizadeh Teymurluyi, 2019) و سخن‌گویان زبان در هر موقعیتی که زبان را به کار می‌گیرند، دست به یک انتخاب می‌زنند، انتخابی که بر پایه معناست و در قالب مشخصه‌های صوری زبان ظهور می‌کند (Halliday, 1985).

هلیدی نظام معنایی زبان را به تعدادی مؤلفه مجزا یعنی انواع توازن معنایی تقسیم می‌کند که در ارتباط با فراکارکردهای اندیشگانی، بینافردی و متنی قرار دارند؛ در سطح اندیشگانی، زبان بازنمود رخدادهای احساسات و واقعیات زندگی روزمره است که از طریق فرایندهای فعلی و مشارکین فرایند قابل بررسی است. فرانقش

بینافردی، کارکرد ارتباطی و چگونگی تعامل متن با خواننده و روند دادن اطلاعات و یا درخواست گوینده را به واسطه وجوه خبری، امری و پرسشی برعهده دارد. اما فراکارکرد متنی، کاربرد زبان برای تولید متون گفتاری و نوشتاری است و در پی کشف روابط حاکم بر اجزای تشکیل دهنده یک متن است که انسجام متن را فراهم می‌آورند (Halliday, 1994). جالب توجه است که بسیاری از این مفاهیم، به‌ویژه در فرانقش‌های بینافردی و متنی، با مباحث مطرح در علم معانی در بلاغت اسلامی قرابت دارند. همانطور که صالحی (۱۳۸۶) نشان داده است، توجه هلیدی به بافت، گوینده، مخاطب و ساختار پیام، بازتاب‌دهنده دغدغه‌های علم معانی در بحث «مقتضای حال» و انتخاب ساختارهای زبانی متناسب با آن است (Salehi, 2007). از این رو، تحلیل خطبه شقشقیه با ابزار هلیدی می‌تواند به درک نظام‌مندتر جنبه‌های بلاغی مورد نظر علمای پیشین نیز کمک کند.

در این فراکارکرد از این مفهوم سخن به میان می‌آید که تا چه میزان بند و نوع چینش بندهای متن به شکل‌گیری متن یاری می‌رساند. در حقیقت فراکارکرد متنی از این مسئله سخن می‌گوید که چه چیزی چگونه گفته می‌شود، یعنی گوینده چگونه خواننده را به سمت ادراک روابط میان بندها سوق می‌دهد.

هلیدی سازوکارهای فراکارکرد متنی را به دو دسته کلی بیرونی و درونی تقسیم می‌کند؛ سطح بیرونی به عوامل انسجام‌بخش گفته می‌شود، این عناصر پاره‌های مختلف متن را به هم پیوند می‌زند و به درک بهتر متن کمک می‌کند که عبارتند از ارجاعات درون‌متنی و برون‌متنی، حذف، جایگزینی، تضاد، هم‌معنایی و تکرار. اما روابط درونی متن به ساختار موضوعی و اطلاعاتی متن اطلاق می‌شود (Robins, 2014) که واژگان آغازگانی - پایانی، نشان‌داری - بی‌نشانی و اطلاع‌دهندگی آن‌ها را در گفتمان مورد توجه قرار می‌دهد. توضیح جزئیات هر یک از ساختارهای آغازگری، اطلاعاتی و بخش انسجام، در ضمن تجزیه و تحلیل این خطبه ارائه شده است.

هلیدی مکانیسم فرا نقش متنی را بر چگونگی ترتیب و آرایش اطلاعات اندیشگانی و بینافردی که در بند آمده‌اند، به دو ساخت «مبتدا- خبری» و ساخت «اطلاعاتی» و یک بخش غیرساختاری «انسجام» تقسیم می‌کند (Salehi, 2007) منظور از فرانش متنی یا هم‌بافت این است که یک عنصر زبانی در چهارچوب چه متنی قرار گرفته و جمله‌ها و کلمات قبل و بعد آن عنصر در داخل متن، چه تأثیری در تبلور نقش و معنای آن دارد، ساخت آغازگانی، میزان و چگونگی ساختار بخشیدن به اطلاعات از سوی گوینده، ساخت اطلاعاتی میزان آشنا یا ناآشنا بودن آن را نزد گیرنده و انسجام چینش واژگان متن را بررسی می‌کند (Halliday, 1994).

۱. آغازگری - پایانی

این مبحث همان معادل مباحث تقدیم و تأخیر در علوم بلاغی و کارکردهای آن است که در جای خود قابل توجه است؛ مبتدا در دیدگاه هلیدی عنصر آغازین جمله است که از حیث روانشناختی و ادراکی دارای اهمیت بسزایی است، زیرا موضوع اصلی پیام است و باقیمانده پیام یعنی خبر نیز درباره اوست (Halliday, 1985).

جدول ۱. نمونه آغازگری-پایانی

بند:	بند:	بند:
أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ	وَأَنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى	بند:
نوع آغازگری	أَمَّا: (ساختاری/تأکیدی) + وَاللَّهِ: (بینافردی قسمی) + لَنْ: (بینافردی تأکیدی) + قَدْ: (بینافردی تأکیدی/تحقیقی) + تَقَمَّصَهَا: (تجربی فعلی - ساده)	وَ (ساختاری) + إِنَّ: (بینافردی تأکیدی) + هُ: (تجربی ضمیری - ساده)
پایانی	فُلَانٌ	لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى

شروع خطبه با یک آغازگر مرکب بسیار قوی است. «أَمَّا» برای جلب توجه و تأکید، «وَاللَّهِ» برای بیان قاطعیت و حقانیت، «لَنْ» و «قَدْ» برای

تأکید مضاعف بر وقوع فعل، همگی پیش از آغازگر تجربی (تَقَمَّصَهَا) آمده‌اند. تعبیر «تَقَمَّصَهَا» (آن را چون پیراهن پوشید) به

ساختار تشبیهی، بر اهمیت جایگاه حضرت (علیه السلام) تأکید مضاعف دارد. این تفاسیر، اهمیت محتوایی را که با این ساختار آغازگری برجسته شده، روشن می‌سازد. علاوه بر این، این تشبیه قدرتمند، کارکرد مهم برجسته‌سازی (ایراز) را نیز ایفا می‌کند. همان‌طور که موسوی بفرولی و همکاران (۱۴۰۱) مطرح کرده‌اند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با استفاده از چنین استعاره‌ها و کنایاتی، مفاهیم کلیدی مدنظر، مانند نقش بی‌بدیل و محوری‌شان در خلافت را از سطح بیان عادی فراتر برده و آن را به شکلی فراموش‌نشدنی و برجسته در ذهن مخاطب حک می‌کنند تا به درک عمیق‌تری از جایگاه حقیقی امامت دست یابد (Mousavi Bafroei et al., 2022).

تعبیر مجلسی، شدت حرص بر خلافت را می‌رساند (Majlisi, 1984). این ساختار نشان‌دار، پیش از معرفی فاعل (فُلَانٌ)، اهمیت فوق‌العاده، قطعیت و نگرش حضرت (علیه السلام) نسبت به این رویداد (غصب خلافت) را به مخاطب القا می‌کند. اختلاف در لفظ «فَلان»، از دیرباز در نسخ خطی مشاهده می‌شود، مثلاً در نسخه کتابخانه پرینستون (کتابت ۶۶۹ق) و نسخه فرانسه (کتابت ۷۳۵ق)، «ابن ابی قحافه» آمده و در نسخه کتابخانه حکیم (کتابت ۶۷۷ق) و کتابخانه مجلس (۷۱۸ق) «فَلان» ضبط گردیده است (Pahlavan, 2021). از دید شارحان (شارح خوبی به نقل از سید مرتضی و مجلسی) استفاده از کنایه «فَلان» یا تعبیر «ابن ابی قحافه» به جای القاب محترمانه، نشان‌دهنده «استخفاف» و تحقیر است (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984) که بار معنایی بینافردی کلام را تقویت می‌کند. جالب اینکه ابن ابی‌الحدید نیز با وجود گرایش اعتزالی، انتقادی بودن خطبه را درک می‌کند، اما همان‌طور که عباسی (۱۳۹۸) و رفعت (۱۳۹۷) اشاره کرده‌اند، وی در بسیاری موارد تلاش می‌کند تا با توجیه و تأویل، اقدامات خلفا را منطقی جلوه دهد یا جانب هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) را نگاه دارد، که این رویکرد می‌تواند بر تفسیر او از میزان شدت لحن امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأثیر بگذارد (Abbasi, 2019; Rafat, 2018).

جمله دوم نیز با آغازگر ساختاری (وَ) و بینافردی (إِنِّ) آغاز شده و عنصر تجربی آن ضمیر (هـ) ارجاع به فلان است که بر آگاهی خلیفه اول به جایگاه حضرت (علیه السلام) تأکید دارد. تأکید بر آگاهی او (وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ) از منظر خوئی، غصب خلافت را از جهل به ظلم و غصب آگاهانه تبدیل می‌کند (Hashemi Khuei, 1980). تشبیه «مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» نیز از دید شارحان، بر محوریت و ضرورت وجود حضرت برای قوام خلافت تأکید دارد، همان‌طور که آسیاب بدون محور نمی‌چرخد (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984) از منظر علم بیان، این عبارت یک تشبیه مرکب، عقلی به حسی و از نوع تمثیل است که فاقد ادات تشبیه (مؤکد) می‌باشد و به دلیل پیچیدگی وجه شبه، از نوع بعید و غریب محسوب می‌شود؛ این

جدول ۲. نمونه آغازگری-پایانی دوم

بند:	بند:	بند:
وَفِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَفِي الْحَلْقِ شَجَا	أَرَىٰ تُرَائِي نَهْبًا	
نوع آغازگری	و: (ساختاری) + فِي الْعَيْنِ: (جار و مجرور - آغازگر تجربی نشان‌دار) و: (ساختاری) + فِي الْحَلْقِ: (جار و مجرور - آغازگر تجربی نشان‌دار)	أَرَىٰ (فعل - آغازگر تجربی ساده)
پایانی	قَدَىٰ / شَجَا	تُرَائِي نَهْبًا

تقدیم جار و مجرور (فِي الْعَيْنِ وَ فِي الْحَلْقِ) به عنوان آغازگر نشان‌دار، بر محل درد و رنج امیرالمؤمنین (علیه السلام) یعنی چشم و گلو، تأکید فوق‌العاده‌ای دارد. این انتخاب، پیش از ذکر خودِ درد (قَدَى و شَجَا)، حالتِ حسی و فیزیکی صبرِ طاقت‌فرسای حضرت (علیه السلام) را برجسته نموده و بُعدی حسی و ملموس به شکایت حضرت می‌بخشد و عمق فاجعه غصب میراث (خلافت و حق اهل‌بیت (علیهم السلام)) را که موضوع محوری خطبه و بسیاری از روایات دیگر است، برجسته‌تر می‌سازد. این انتخاب هدفمند آغازگر که در نظریه هلیدی بر نقش آن در برجسته‌سازی تأکید می‌شود، با مباحث علم معانی در باب اغراض «تقدیم» نیز همسوست، جایی که تقدیم می‌تواند برای بیان اهتمام به مقدم یا ایجاد تأثر در مخاطب به کار رود (Salehi, 2007). خویی این دو جمله را «کنایه» از شدت تألم حضرت علی (علیه السلام) به سبب غصب حق می‌داند (Hashemi Khuei, 1980). مجلسی نیز جمله بعدی (أَرَى تُرَائِي نَهْبًا) را بیانگر علت این رنج معرفی می‌کند (Majlisi, 1984). بنابراین، ساختار آغازگری نشان‌دار، دقیقاً همان وضعیت تحمل رنج شدید ناشی از دیدن غارت میراث را که شارحان به آن اشاره کرده‌اند، برجسته می‌سازد. این تصویرسازی حسی، علاوه بر بیان عمق فاجعه، دارای بسامد هیجانی بالایی است. همانطور که مجیدی

و عزیزاده (۱۳۹۸) اشاره می‌کنند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) با به‌کارگیری چنین تعبیری، مخاطب را به لحاظ عاطفی در وضعیتی قرار می‌دهد که صرفاً شنونده یک گزارش تاریخی نباشد، بلکه به شرایط سخت آن حضرت از عمق جان اقرار کند (Majidi & Alizadeh Teymurluyi, 2019). سپس با آغازگر فعلی أَرَى، نتیجه این صبر دردناک (دیدن غارت میراث) بیان می‌شود. این توالی آغازگرها، عمق فاجعه و مظلومیت را به تدریج آشکار می‌سازد. این یک آغازگر مرکب بسیار قوی است. «ف» بند را به ماقبل متصل می‌کند. «یا عَجَبًا» (شگفتا!) فوراً بار عاطفی و نگرش‌گوینده (تعجب شدید و انتقاد) را به مخاطب منتقل می‌کند (نقش بینافردی). سپس بینا (در حالی که/ در همان زمان که) به عنوان آغازگر تجربی نشان‌دار، زمینه زمانی و تقابل شگفت‌آور را مشخص می‌کند. این تقابل شگفت‌آور که با آغازگرهای بینافردی و تجربی نشان‌دار برجسته شده، همان تناقضی است که شارحان به آن اشاره کرده‌اند: تناقض بین ادعای بازپس‌گیری خلافت در زمان حیات (بِسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ) و عمل به تعیین جانشین برای پس از مرگ (عَقْدَهَا لِأَخْرَبَ بَعْدَ وَفَاتِهِ)، که نشان از عدم صداقت در ادعای اول دارد (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). این ترکیب، پیش از بیان خبر

اصلی (تناقض عمل خلیفه اول)، ذهن مخاطب را آماده و هیجانزده می‌کند تا آماده درک گوشه‌ای از شگفتی و درد دل حضرت شود.

جدول ۳. نمونه آغازگری-پایانی ۳

بند	بند:	بند:
نوع آغازگری	يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ (فعل) - آغازگر تجربی ساده)	وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ (و (ساختاری) + لَا يَرْقَى (فعل منفی) - آغازگر تجربی ساده)
پایانی	عَنِّي السَّيْلُ	إِلَى الطَّيْرِ

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با قرار دادن فعل در آغاز هر دو جمله، بر فرایند نزول علم و حکمت از جایگاه رفیع خود و دست‌نیافتنی بودن آن تأکید می‌کند. این آغازگرهای طبیعی و بدون نشان، جریان عادی کلام را حفظ کرده و تصویری زنده از برتری علمی و معنوی ایشان ارائه می‌دهند. این تصویرسازی بلاغی توسط شارحان نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ خویی و مجلسی «إِنْحِدَارُ السَّيْلِ» را کنایه از فیضان علوم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و «لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ» را تأکید بر اوج مقام دست‌نیافتنی ایشان (حتی برای اوهام و عقول) دانسته‌اند که هدف از آن اثبات کمال حضرت (علیه السلام) و در نتیجه، بطلان خلافت غیر به دلیل قبح تفضیل مفضول است (Hashemi, 1984; Khuei, 1980; Majlisi, 1984). اقبال (۱۴۰۲) این دو عبارت را علاوه بر کنایه، دارای استعاره مکنیه تخیلیه (در بخش اول با ذکر لازم آن یعنی سیل) و استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه (در بخش دوم برای «الطیر» به معنی فکر و اندیشه) نیز می‌داند که اوج مقام علمی و معنوی حضرت را با صور خیال پیچیده ترسیم می‌کند (Eghbal, 2023). همچنین حرف ربط «وَ» به عنوان آغازگر ساختاری، جمله دوم را به اولی پیوند می‌دهد.

با خوانش دقیق متن متوجه می‌شویم در این خطبه هر یک از ادات پیوندی، فعل و فرایند تجربی و مبتدای نحوی در جایگاه عنصر آغازین بند قرار گرفته و حکم واژگان هسته‌ای را ایفا می‌کنند که پیام اصلی را در خویش گنجانده‌اند و عنصر پایانی در مورد آن خبر می‌دهد. در این خطبه هر یک از ادات پیوندی (آغازگر ساختاری)، عناصر وجهی و ندایی (آغازگر بینافردی)، فعل و فرایند تجربی، مبتدای نحوی و حتی عناصر مقدم شده مانند جار و مجرور یا قید (آغازگر تجربی ساده یا نشان‌دار) در جایگاه عنصر آغازین بند قرار گرفته و حکم واژگان هسته‌ای را ایفا می‌کنند که پیام اصلی یا زاویه دید گوینده نسبت به آن پیام را در خویش گنجانده‌اند و عنصر پایانی در مورد آن خبر می‌دهد یا آن را بسط می‌دهد. تنوع آغازگرها (تجربی ساده و نشان‌دار، بینافردی، ساختاری و ترکیبات آن‌ها) در خطبه شش‌شقیه نشان‌دهنده استخدام کامل ابزارهای زبانی برای جهت‌دهی به پیام، بیان نگرش (که فهم آن در درک حدیث کلیدی است)، تأکید بر عناصر خاص و ایجاد بافت عاطفی و استدلالی توسط امیر کلام (علیه السلام) برای انتقال معنای مورد نظر است. آغازگرهای نشان‌دار به ویژه در نقاط عطف خطبه و برای بیان

شگفتی، انتقاد، یا تأکید بر شرایط سخت به کار رفته‌اند، امری که به برجسته‌سازی نکات کلیدی پیام برای مخاطب یاری می‌رساند.

۲. عوامل انسجام دستوری

انسجام دستوری به سه دسته ارجاع، جایگزینی و حذف تقسیم می‌شود.

۲.۱. ارجاع

ارجاع مجموعه‌ای از روابط دستوری است که تکرار مطلبی را از جای دیگر متن نشان می‌دهد. صورت‌های ارجاعی برای تفسیر به چیز دیگری ارجاع داده می‌شوند و معنای آن از طریق کشف مرجع آن مشخص می‌گردد؛ این کلمه که معادل کلمه انگلیسی رفرنس (reference) انتخاب شده (Yarmohammadi, 2004)، هلیدی اعتقاد دارد که در متن عنصرهایی وجود دارند که تحت تأثیر سایر عناصر قرار می‌گیرند. از جمله این عناصر، ضمائر می‌باشند که با مرجع خود تفسیر می‌شوند و این مرجع یا در متن وجود دارد یا ندارد. ارجاع به دو گونه انجام می‌شود با توجه به وجود و عدم وجود مرجع: ارجاع برون‌متنی و ارجاع درون‌متنی.

۲.۱.۱. ارجاع برون‌متنی (موقعیتی)

در ارجاع برون‌متنی که به آن ارجاع موقعیتی نیز گفته می‌شود، مرجع ضمیر خارج از متن قرار دارد؛ مثلاً اگر بگوییم «آن را برایم بیاور»، در این جمله ممکن است منظور ما اشاره به کتابی باشد که در دست مخاطب قرار دارد. ارجاع برون‌متنی از عناصر انسجام متن به شمار نمی‌آید، چون مرجع ضمیر خارج و بیرون از متن قرار دارد (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). این نوع ارجاع، اهمیت شناخت بافت موقعیتی و تاریخی (سبب ورود حدیث یا خطبه) را که در مطالعات حدیثی بر آن تأکید می‌شود، برجسته می‌سازد، زیرا فهم مرجع به دانش بیرونی مخاطب وابسته است.

در این خطبه از نهج البلاغه، این نوع ارجاع به کار رفته است: «لَأَقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أُولِئِهَا». در این جملات مرجع ضمیر «ها» خلافت است. اگرچه کلمه «خلافت» صراحتاً در

جملات قبلی نیامده، اما موضوع اصلی خطبه و فضای گفتمان است که مرجع این ضمیر را مشخص می‌کند و برای مخاطب اولیه کاملاً روشن بوده است. این نوع ارجاع به موضوع کلی بحث را می‌توان ارجاع مفهومی یا متنی گسترده (Discourse Reference) نیز دانست.

«وَلَأَقِيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَزَّ: ضمیر «کُم» در «لَأَقِيْتُمْ» (می‌یافتید) و «دُنْيَاكُمْ» (دنیایتان) می‌تواند به مخاطبان حاضر در زمان ایراد خطبه (ارجاع موقعیتی) و همچنین به مخاطبان عام در طول تاریخ (ارجاع عام) اشاره داشته باشد که در بافت فرهنگی بزرگ‌تر قرار دارند.

همچنین ذکر خلفای سه‌گانه، ماجرای هجوم مردم برای بیعت و ناکتین و مارقین و قاسطین نشان می‌دهد که این خطبه در اواخر دوران حاکمیت ظاهری آن حضرت (علیه السلام) یعنی اواخر سال ۳۸ ق یا اوایل ۳۹ ق ایراد شده است (Hashemi Khuei, 1980).

۲.۱.۲. ارجاع درون‌متنی

ارجاع درون‌متنی در این خطبه کاربرد زیادی دارد. در بسیاری از جملات، مرجع ضمیر در جملات ماقبل و مابعد بر می‌گردد. با توجه به توصیف گسترده وقایع، مکان‌ها، اشخاص و ارجاع‌های پی‌درپی و متوالی، این عامل از عوامل مهم و مؤثر در ایجاد انسجام متن در این کتاب است. ارجاع در متن خطبه موجب پیوند جملات و پاره‌گفتارها شده است (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). همان‌گونه که گفته شد، ارجاع درون‌متنی به دو شکل ارجاع به ماقبل و ارجاع به مابعد است:

۲.۱.۳. ارجاع به ماقبل

در این نوع ارجاع، برای فهم مرجع ضمیر و منظور نویسنده باید به عناصر قبل از ضمیر مراجعه کرد. اکثر ارجاع‌ها در این خطبه از این نوع است؛ در این نوع ارجاع، برای فهم مرجع ضمیر یا عنصر ارجاعی باید به عناصر قبل از آن در متن مراجعه کرد. این رایج‌ترین نوع ارجاع در اکثر متون و همچنین در این خطبه است؛ مانند:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّيْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»: در این مثال ضمیر «ها» در تَقَمَّصَهَا: به «خلافت» که موضوع اصلی و اولیه کلام است، ارجاع دارد (ارجاع مفهومی). شارحان نیز تصریح می‌کنند که بر اساس روایات، مرجع ضمیر مستتر در کلام، خلافت است (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).
«ه» در «إِنَّهُ»: به «فُلَانٌ» (خلیفه اول) که در همان جمله ذکر شده، ارجاع دارد.

«ها» در «مِنْهَا»: مجدداً به «خلافت» ارجاع دارد. این زنجیره ارجاعی کوتاه، به سرعت روابط بین عامل (فُلَان)، فعل (پوشیدن لباس خلافت) و مفعول (خلافت) و همچنین جایگاه گوینده (حضرت) نسبت به خلافت را مشخص و منسجم می‌کند.

«فَصِيرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشُنُ مَسُّهَا وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَكَبِ الصَّعْبَةِ»: در این عبارت، «ها» در «صِيرَهَا»: به «خلافت» که از بند قبل به ارث رسیده، ارجاع دارد.
«ها» در «كَلْمُهَا»، «مَسُّهَا»، «فِيهَا»، «مِنْهَا» و «صَاحِبُهَا»: همگی به «حَوْزَةُ خَشْنَاءٍ» (عرصه درشت‌خوی) که در همین بند معرفی شده، ارجاع دارند.

تکرار ارجاع به «حَوْزَةُ خَشْنَاءٍ» با ضمیر «ها»، تمام ویژگی‌های منفی (سختی کلام، خشونت رفتار، لغزش و پوزش‌خواهی زیاد) را به این «عرصه» نسبت می‌دهد و تصویر یکپارچه‌ای از دوران خلافت دوم ارائه می‌دهد. این انسجام ارجاعی، محوریت «عرصه سخت» را در این بخش تثبیت می‌کند. شارحان نیز این ویژگی‌ها (خشونت کلام، خشونت رفتار، لغزش و پوزش‌خواهی زیاد) را به شخصیت و عملکرد خلیفه دوم نسبت می‌دهند و مصادیقی ذکر می‌کنند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). این انسجام ارجاعی، تصویر یکپارچه‌ای را که حضرت از آن دوران ارائه می‌دهد و شارحان شرح می‌دهند، تقویت می‌کند. این تصویرسازی دقیق از نتایج یک مدیریت پرتنش، که از منظر زبان‌شناختی با تکرار ارجاع به «حَوْزَةُ خَشْنَاءٍ» و ساختار شرطی «رَاكِبِ الصَّعْبَةِ» برجسته شده، فرصتی برای تأمل در سبک‌های رهبری از منظر مدیریت اسلامی فراهم می‌آورد.

انتقاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سبک مدیریتی مبتنی بر پرخاشگری و عدم انعطاف (يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشُنُ مَسُّهَا) و پیامدهای سوء آن (يَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا)، اهمیت رفق، مدارا و سعه صدر را در کنار قاطعیت به‌جا یادآور می‌شود. تشبیه بلیغ «كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ» نیز به زیبایی معضل مدیریتی ناشی از افراط و تفریط در سخت‌گیری و فقدان انعطاف‌پذیری لازم برای مواجهه با شرایط پیچیده را ترسیم می‌کند؛ وضعیتی که رهبر به دلیل ناتوانی در ایجاد تعادل، در هر صورت دچار خطا و آسیب به خود و سیستم می‌شود (إِنْ أَشَقَّ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمْ). ناگفته پیداست این پیامدها، از جمله آثار وضعی غضب حق الهی آن حضرت (علیه السلام) و نادیده گرفتن اصل شایسته‌سالاری در حوزه انتصاب (نه انتخاب) است.

۲.۱.۴. ارجاع به مابعد

این نوع ارجاع، بسامد کمتری نسبت به ارجاع به ماقبل دارد. در این نوع ارجاع، عنصر ارجاعی (معمولاً ضمیر یا اسم اشاره) به عنصری اشاره می‌کند که بعد از آن در متن می‌آید و باعث ایجاد انتظار در مخاطب می‌شود:

«حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»: در این مثال، اسم اشاره «هَذِهِ» به مابعدش یعنی «النَّظَائِرِ» (هم‌طرازان) برمی‌گردد و هویت این هم‌طرازان را به تعویق می‌اندازد تا تأکید بیشتری بر تعجب حضرت از این مقایسه ایجاد کند. خویی و مجلسی «النَّظَائِرِ» را پنج عضو دیگر شورا معرفی می‌کنند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). ارجاع به مابعد با اسم اشاره «هَذِهِ»، تعجب حضرت از این مقایسه نابرابر را برجسته‌تر می‌کند. همچنین این نوع ارجاع، علاوه بر ایجاد انسجام، با به تعویق انداختن معرفی مرجع، بر اهمیت آن می‌افزاید و توجه مخاطب را جلب می‌کند، که یکی از شگردهای بلاغی مؤثر در انتقال پیام‌های مهم است و نشان‌دهنده تسلط گوینده بر فنون خطابه است.

«وَطَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ يَدِ جَدَّاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ»: در اینجا، فعل «أَرْتِي» (اندیشه می‌کردم) به همراه حرف «بَيْنَ»، نوعی

پیش‌نگری و ارجاع به مابعد ایجاد می‌کند. مخاطب منتظر می‌شود تا بفهمد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بین چه گزینه‌هایی در حال اندیشه بوده است، که پاسخ بلافاصله در ادامه با «أَنْ أَصُول... أَوْ أَصْبِر...» می‌آید. این نوعی ارجاع مفهومی به مابعد است که ساختار کلام را منسجم و هدفمند می‌کند. شارحان «يَدِّ جَدَاءَ» را کنایه از بی‌یاوری و «طَخِيَّةٌ عَمِيَاءَ» را کنایه از دوران فتنه و گمراهی شدید دانسته‌اند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). ارجاع مفهومی به مابعد، ذهن مخاطب را آماده درک این دو راهی سخت می‌کند.

۲.۲. جانشینی

جانشینی یکی دیگر از عوامل و ابزارهای انسجام متن است. منظور از جانشینی، قرار گرفتن یک عنصر زبانی به جای عنصر زبانی دیگر است؛ یعنی ممکن است که کلمه یا عبارتی جانشین کلمه، عبارت و یا یک بند یا پاره‌متن در متن شود (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015) به بیان دیگر در جانشینی، یک عنصر زبانی (مانند یک کلمه یا عبارت کوتاه) جایگزین عنصر یا بند طولانی‌تری می‌شود تا از تکرار غیرضروری پرهیز شود و کلام موجز گردد (Halliday & Hasan, 2014). با توجه به ایجاز کلام حضرت (علیه السلام) در نهج البلاغه، استفاده از این صنعت نیز دیده می‌شود.

۲.۲.۱. جانشین فعلی

در این نوع جانشینی، یک کلمه جانشین فعل جمله می‌شود و مانع از تکرار فعل جمله یا جمله‌های پیشین می‌گردد، همانطور که اشاره شد، در زبان عربی کلاسیک، جانشین‌های فعلی مشخص مانند «do/did» در انگلیسی رایج نیستند و معمولاً این نقش توسط حذف فعل (در ساختارهای عاطفی) یا تکرار آن ایفا می‌شود که از نظر ساختاری با جانشینی متفاوت است، هرچند کارکرد مشابهی در پرهیز از تکرار دارد.

۲.۲.۲. جانشین بندی

در جانشینی بندی یا موضوعی یک کلمه یا عبارت (مانند: کذلک، نعم، لا، یا کلمات اشاره) جانشین یک بند یا جمله کامل می‌شود.

«فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى»: در این مثال، اسم اشاره «هَاتَا» که به «صبر» اشاره دارد، به طور ضمنی جانشین کل بند یا مفهوم «أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ...» (صبر کنم بر آن تاریکی کورکننده...) می‌شود که در بند قبلی به عنوان یکی از دو راه معرفی شده بود. استفاده از جانشین «هَاتَا» نه تنها ایجاز ایجاد می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که حضرت آن دو راه (قیام یا صبر) را به عنوان دو «گزینه» مشخص در ذهن خود مجسم کرده و حالا یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد. این جانشینی، فرایند تصمیم‌گیری حضرت را ملموس‌تر می‌کند. شارحان توضیح می‌دهند که صبر از این رو سزاوارتر و عاقلانه‌تر بود که گزینه اول (قیام با دست تنها) به دلیل بی‌یاوری (کنایه يَدِّ جَدَاءَ) منجر به نابودی می‌شد و خلاف مصلحت بود (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). این جانشینی، نتیجه این سبک‌سنگین کردن شرایط را به ایجاز بیان می‌کند. همچنین فرآیند درنگ و انتخاب میان قیام بی‌یاور (أَصُولٌ يَدِّ جَدَاءَ) و صبر بر فتنه (أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ) که تحلیل زبانی آن را آشکار ساخت، نمونه‌ای آموزنده از تصمیم‌گیری استراتژیک در شرایط بحرانی و با منابع و امکانات محدود است. از منظر مدیریت اسلامی، این بخش نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با در نظر گرفتن تمام جوانب، ارزیابی دقیق پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت هر گزینه (قیام و احتمال نابودی یاران اندک و اصل اسلام در برابر صبر و تحمل وضع موجود برای حفظ کیان دین) و اولویت‌بندی اهداف کلان و مصالح عالیه امت (یا سازمان) بر منافع یا حقوق شخصی، به تصمیمی دشوار اما مبتنی بر حکمت، مصلحت‌سنجی عمیق و دوراندیشی می‌رسد. این الگوی تصمیم‌گیری، به‌ویژه در مواجهه با فتنه‌ها، محدودیت‌ها و ضرورت تفکیک میان هدف اصلی و سایر اهداف و وسایل رسیدن به آن، از اصول مهم مدیریت و رهبری در شرایط سخت است.

۲.۲.۳. جانشینی اسمی

«فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِصُغْنِهِ وَ مَالَ الْآخِرِ لِصُغْرِهِ»: کلمه «الْآخِرُ» (دیگری) جانشین اسم یا عبارت «رَجُلٌ آخِرٌ مِنْهُمْ» (مرد دیگری از ایشان) شده است تا از تکرار کلمه «رَجُلٌ» یا ساختار مشابه جلوگیری کند. این

جانشین اسمی (الْآخَرُ)، ضمن حفظ انسجام، کلام را موجزتر می‌کند. خویی در شرح این عبارت، به شناسایی این دو فرد و انگیزه‌هایشان می‌پردازد. او به نقل از قطب راوندی و دیگران، «رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ» را سعد بن ابی وقاص می‌داند که کینه‌اش به دلیل کشته شدن پدرش در بدر به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود (هرچند خویی این نظر را با ذکر قول شارح معتزلی که پدر سعد در جاهلیت مرده، رد می‌کند و احتمال کینه به سبب ضرباتی که به اقوام مادری سعد از بنی امیه وارد شده بود را مطرح می‌سازد به نقل از شارح معتزلی). «الْآخَرُ» را عبدالرحمن بن عوف معرفی می‌کند که به دلیل «صِهْرُ» (خویشاوندی سببی) با عثمان (چون عبدالرحمن با ام کلثوم بنت عقبه، خواهر مادری عثمان، ازدواج کرده بود) به او تمایل یافت. عبارت «مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ» (با مسائل ناگفتنی دیگر) اشاره به انگیزه‌های پنهان دیگری چون حسد، امید به خلافت پس از عثمان، یا منافع شخصی دارد (Hashemi Khuei, 1980). مجلسی نیز معانی «صَعَى» (میل)، «ضِغْنُ» (کینه)، «صِهْرُ» (حرمت خویشاوندی سببی) و «هُنَّ» (کنایه از چیزی که ذکرش ناپسند است به نقل از رضی) را بیان می‌کند. او فرد متمایل به «ضِغْنُ» را سعد بن ابی وقاص معرفی می‌کند (به نقل از راوندی) و دلیل آن را قتل پدر سعد در بدر توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌داند. سپس رد این نظر توسط ابن ابی الحدید (که پدر سعد در جاهلیت مرد) و نظر جایگزین او (که منظور طلحه است به دلیل تعلق به قبیله تیم و کینه متقابل بنی‌هاشم و بنی‌تیم) را نقل می‌کند. او فرد متمایل به «صِهْرُ» را عبدالرحمن بن عوف می‌داند و خویشاوندی او با عثمان (ازدواج با ام کلثوم بنت عقبه، خواهر مادری عثمان) را توضیح می‌دهد. مجلسی نیز «هُنَّ وَ هُنَّ» را اشاره به انگیزه‌های پنهان مانند امید به خلافت پس از عثمان، کسب مال و مقام، یا انحراف عبدالرحمن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌داند (Majlisi, 1984).

۲.۳. حذف

حذف، نیارودن واژه، جمله یا بخشی از جمله و یا قسمتی از کلام در متن است، به گونه‌ای که مخاطب بتواند با توجه به قرائن لفظی و

معنوی، عنصر یا عناصر محذوف را دریابد. البته این امر (فهم عناصر محذوف) تا حدّ زیادی به دانش مخاطب و اطلاعات مشترک نویسنده و مخاطب مربوط می‌شود (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). حذف در متون دینی و خطبه‌ها امری رایج است و تحلیل آن می‌تواند نشان دهد که امام معصوم (علیه السلام) چه میزان از دانش مشترک یا قرائن موقعیتی (قرائن حالیه و مقامیه) را میان خود و مخاطبان مفروض می‌دانسته است. وقتی ذکر عضو و اجزایی از جمله به دلیل وجود قرینه لزومی نداشته باشد، مسلم است که کاربرد آن عضو به سلاست و روانی کلام خدشه وارد می‌سازد (Shafai, 1983). بنابراین، حذف، از عوامل اساسی انسجام متن است، زیرا شنونده یا خواننده را وادار می‌کند تا برای درک کامل، به بخش‌های دیگر متن رجوع کند. عنصر محذوف از کلام و ساختار متن، ردّ پای از خود به جا می‌گذارد تا خواننده سعی کند به کمک اطلاعات حاصل از سایر بخش‌های متن، عنصر یا عناصر حذف شده را دریابد (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). سیاق کلام و مفهوم کلی جمله و عبارت باعث می‌شود که واژه یا واژه‌هایی حذف گردد (Ahmadi Givi & Anvari, 1996).

هلیدی حذف را پدیده‌ای نحوی می‌داند که روشی برای جلوگیری از اجتناب از حشو در کلام است. از نظر او، عنصر محذوف از کلام و ساختار متن، ردّ پای از خود به جا می‌گذارد تا خواننده سعی کند به کمک اطلاعات حاصل از سایر بخش‌های متن، عنصر یا عناصر حذف شده را دریابد. بنابراین، مطلب حذف شده (به هر طریق لفظی، معنوی یا عرفی)، قابل فهم است. کاربرد حذف، در حقیقت، نوعی وضوح بخشیدن به اجزایی از کلام و جلب توجه خواننده به اطلاعات نو و ذی‌نقش و برداشتن اطلاعات کهنه و بی‌نقش است (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015). در این خطبه از نهج البلاغه گونه‌های مختلفی از حذف دیده می‌شود:

«فَمَا رَأَيْتُنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَيَّ يَتَنَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ...»: در این بخش امیرالمؤمنین (علیه السلام) به روزی اشاره می‌کند که مردم به خانه ایشان رفتند برای انتخاب

ایشان به عنوان خلیفه، ولی ایشان به قرینه ذهنی آن روز را حذف نموده و بیان نکرده‌اند.

۲.۳.۱ حذف حذف اسم یا گروه اسمی

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ» (و پسران پدرش با او به پا خاستند): منظور «پسرعموها» یا «بستگان پدری» (بَنُو عَمِّ أَبِيهِ) است. کلمه «عَمِّ» به عنوان مضاف به قرینه «أَبِيهِ» و بافت کلام حذف شده است (حذف مضاف). شارحان منظور از «بَنُو أَبِيهِ» را بنی‌امیه می‌دانند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). حذف مضاف (عَمِّ) به قرینه بافت کلام و شهرت تاریخی صورت گرفته است.

«نَكَتَتْ طَائِفَةً وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ»: در جمله دوم و سوم، اسم موصوف (طَائِفَةً) حذف شده و صفت (أُخْرَى وَ آخَرُونَ) به تنهایی به کار رفته است: «و [طایفه‌ای] دیگر از دین خارج شدند و [گروهی] دیگر ستم کردند». شارحان این سه گروه را به ترتیب اصحاب جمل (ناکثین)، خوارج (مارقین) و اصحاب معاویه (قاسطین/فاسقین) معرفی می‌کنند و به حدیث نبوی در این باره اشاره دارند، که فهم عنصر محذوف را قطعی می‌کند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

۲.۳.۲ حذف فعل یا بخشی از گروه فعلی

«وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا»: در هر دو جمله اسمیه، فعل ربطی (مانند کان/استقر/حصل) حذف شده است: «و در چشم [خاری بود/قرار داشت] و در گلو [استخوانی بود/قرار داشت]». این حذف رایج در جملات اسمیه عربی، به کلام سرعت و ضرباهنگ می‌دهد.

۲.۳.۳ حذف بخشی بزرگتر از یک جمله یا کل آن (حذف بندی)

«فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ إِلَى يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ...»: در این بخش حضرت علی (علیه السلام) به روز بیعت مردم پس از کشته شدن خلیفه سوم اشاره می‌کند. زمان و مکان دقیق این هجوم (مثلاً: «روزی که عثمان کشته شد» یا «پس از قتل او») به قرینه تاریخی و ذهنی مخاطب حذف شده است تا بلافاصله به خود رویداد اصلی (هجوم مردم) پرداخته شود. حذف

جمله یا عبارت مربوط به زمان و مکان (پس از قتل عثمان)، تمرکز را مستقیماً بر روی خود رویداد (هجوم مردم برای بیعت) قرار می‌دهد. تعبیر شارحان از «رَاعَنِي» به معنای وقوع ناگهانی و غافلگیرکننده (فَزَع، مَا شَعَرْتُ إِلَّا...)، اثر بلاغی این حذف را تأیید می‌کند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

«فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ...»: پس از جمله ندایی که اوج تعجب و شکایت است (فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى!)، بلافاصله جمله استفهامی (مَتَى...) می‌آید. می‌توان یک بند توضیحی یا استفهام انکاری را در اینجا محذوف دانست: «[شگفتا از خدا و از شورا! آخر چگونه کار به اینجا رسید که بپرسم] کی شک و شبهه در [برتری] من نسبت به اولی‌آنها وجود داشت...؟» حذف این بخش میانی، شدت تعجب و سرعت انتقال به سؤال بعدی را افزایش می‌دهد. البته حذف در خطبه ششقیه صرفاً برای کوتاهی نیست، بلکه اغلب بار معنایی و بلاغی دارد. گاهی برای تحقیر یا تقیه (مانند حذف نام خلفا و اکتفا به «فلان»)، گاهی برای ایجاد تعلیق و تحریک ذهن مخاطب، گاهی برای تکیه بر قرائن ذهنی و تاریخی مشترک، و گاهی برای سرعت بخشیدن به روایت و متمرکز کردن توجه بر نکات اصلی به کار می‌رود.

۳. عناصر انسجام واژگانی

انسجام واژگانی از طریق انتخاب کلمات و روابط معنایی بین آنها در متن ایجاد می‌شود. این نوع انسجام شامل تکرار واژگان، استفاده از مترادف‌ها، متضادها، کلمات مرتبط از یک حوزه معنایی (هم‌آیی) و روابط شمول معنایی (جزء به کل یا کل به جزء) است (Halliday & Hasan, 2014).

۳.۱ انواع تکرار

تکرار یکی از ابزارهای آشکار انسجام واژگانی است که به پیوستگی متن و تأکید بر مفاهیم کلیدی کمک می‌کند.

۳.۱.۱ تکرار آوایی

تکرار آواها و الگوهای وزنی در کلام، علاوه بر ایجاد زیبایی و خوش‌آهنگی، به انسجام متن نیز کمک می‌کند. در نهج‌البلاغه و

خطبه شقشقیه این امر در قالب صناعاتی چون سجع (تقارن پایانی کلمات)، موازنه (برابری وزن کلمات) و ترصیع (تطابق وزنی و حرف روی در کلمات متقابل) به اوج می‌رسد:

«يُنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْفَى إِلَى الطَّيْرِ» موازنه و تقابل معنایی بین دو جمله.

«فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا»: سجع متوازی (ثَوْبًا / كَشْحًا) و موازنه ساختاری که نشان دهنده دو اقدام هم‌زمان حضرت (علیه السلام) یعنی پرده افکندن و پهلوی تهی کردن است. سجع و موازنه این دو عبارت، کنایه از اعراض و روی گردانی کامل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، همانطور که شارحان نیز توضیح داده‌اند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). همچنین، از دیدگاه علم بیان، هر دو عبارت می‌توانند استعاره مکنیه تخیلیه (برای اعراض از خلافت) و یا استعاره مصرحه تحقیقیه اصلیه (برای واژه «ثَوْبًا» به معنی حجاب یا مانع) باشند که شدت روی گردانی حضرت را با تصویرسازی نشان می‌دهند.

«يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَخْشَنُ مَسْهَاً»: سجع متوازی (كَلِمَهَا / مَسْهَاً) و موازنه که شدت و خشونت دوران خلیفه دوم را از دو جنبه کلام و رفتار نشان می‌دهد.

«أَلَا يَقَارُؤْا عَلَى كِظِّ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ»: تقابل و سجع میان «كِظِّ ظَالِمٍ» (پر خوری و سیری ستمگر) و «سَعَبٍ مَظْلُومٍ» (گرسنگی ستم‌دیده) که شارحان آن را کنایه از نهایت ظلم و مظلومیت دانسته‌اند، تعهد علما را با استفاده از تکرار الگوی واژگانی برجسته می‌کند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). اقبال (۱۴۰۲) این دو عبارت را کنایه از صفت (شدت ظلم و شدت مظلومیت) و از نوع ایماء یا اشاره معرفی می‌کند که با کمترین واسطه به معنای مورد نظر دلالت می‌کند (Eghbal, 2023). این تناسب‌های آوایی و ساختاری، علاوه بر ایجاد آوای دلنشین و کمک به حفظ خطبه، مفاهیم را به یکدیگر پیوند داده و بر آن‌ها تأکید می‌کنند. این سطح بالای صناعات لفظی، یکی از نشانه‌های بلاغت

فوق‌العاده‌ای است که مشخصه کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌باشد.

۳.۱.۲. تکرار صامت

«إِلَى أَنْ أَنْتَكْتَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَكَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ»: تکرار صامت «ه» در انتهای کلمات فتله، علیه، عمله، به، بطنته، علاوه بر ایجاد آهنگ، این عوامل مختلف (سست شدن رشته تدبیر، نتیجه اعمال بد، و شکم‌بارگی) را به هم پیوند زده و همگی را به عنوان عوامل سقوط خلیفه سوم معرفی می‌کند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

«لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا»: تکرار صامت «ش» و «ط» و «ض» / «ظ» آوای ناخوشایند و خشنی ایجاد می‌کند که متناسب با معنای «به سختی دو پستان خلافت را میان خود تقسیم کردند» است. مجلسی تقسیم سخت و نزاع‌گونه خلافت را ناظر به تبانی خلیفه اول و دوم در این زمینه می‌داند (Majlisi, 1984).

این تناسب آوا و معنا، نشان‌دهنده انتخاب هدفمند واژگان از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) حتی در سطح آوایی است که خالدی سردشتی و بفروئی (۱۳۹۹) آن را در موارد متعددی از خطبه شقشقیه نشان داده‌اند (Khaledi Sardashti & Mousavi, 2021).

(Bafrouei, 2021) و با یافته‌های پژوهش غلامی و هادی فرد (۱۴۰۲) که بر نقش تکرار آواها در ایجاد موسیقی درونی و القای معانی خاص در خطبه شقشقیه تأکید می‌کنند (Gholami & Hadi Fard, 2024)، هم‌خوانی دارد. به لحاظ محتوایی نیز روایت تاریخی شارح معتزلی در این باره نیز قابل تأمل است، در این نقل خلیفه دوم مدعی است که خلیفه نخست به وی حسد برد و ظلم کرد. وی می‌گوید که با خود گفتم خلافت را به او تعارف کنم، او هم به من تعارف می‌کند و آن وقت خلافت را می‌پذیرم. به خدا هر چه صبر کردم که او هم به من تعارف کند، رخ نداد و او از خلافت برنگشت. ما برای خلافت تلاش کردیم، ولی ابوبکر از آن استفاده کرد (Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, 1983).

«عَلَيْهِ قَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ»: صامت «ها» در این عبارت چندین بار تکرار شده است.

این عناصر هم موجب آرایش کلامند و هم برخی معانی دیگر را نیز به ذهن مخاطب القا می‌کنند. از نظر هلیدی، عملکرد زبان، در ابتدا صوری و روستاختی است و در نهایت، ژرف‌ساختی می‌گردد و به ساخت معنایی زبان تعلق می‌گیرد تکرار که شامل تکرار کلمات و تکرار حروف است، نقش بسزایی در خوش‌آهنگی شعر دارد و از نظر سبکی نیز، یکی از عوامل سبک ساز است (Abdullah, 2002).

۳.۱.۳. تکرار عین واژه

در خطبه شقشقیه، این نوع تکرار نیز به چشم می‌خورد از جمله: «مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ»: تکرار «هَنَّ» (امر ناگفتنی و قبیح)، بر تعدد و اهمیت عوامل پنهانی در تصمیم شورا تأکید دارد که شارحان (خویی، مجلسی) به مصادیق احتمالی آن (مانند حسد، طمع، انحراف) اشاره کرده‌اند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

«صَبَرْتُ... فَصَبَرْتُ»: تأکید بر استمرار و سنگینی صبر در دو مرحله متفاوت (دوران خلفای اول و دوم).

«فُلَانٌ... فُلَانٌ»: استفاده مکرر از کنایه «فلان» به جای نام خلیفه اول و دوم، علاوه بر جنبه تحقیر، نوعی دسته‌بندی و یکسان‌نگاری نسبی دوران آن دو را از منظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) القا می‌کند.

«مَضَى... مَضَى»: تکرار فعل «مَضَى لِسَبِيلِهِ» (به راه خود رفت/درگذشت) برای اشاره به مرگ خلیفه اول و دوم، گذر عمر و ناپایداری قدرت آن‌ها را نشان می‌دهد و روایت را به پیش می‌برد.

تکرار واژگانی مانند «صبر» بر محوریت این مفهوم در سیره آن حضرت (علیه السلام) تأکید دارد. تکرار «فلان» علاوه بر کارکرد انسجامی، بار معنایی خاصی (که در شروح حدیثی بحث شده) را منتقل می‌کند. این تکرارها صرفاً لفظی نیستند (و نیز با تکرار بدیعی تفاوت دارند)، بلکه در خدمت برجسته‌سازی مفاهیم کلیدی و پیشبرد روایت قرار دارند.

۳.۱.۴. تکرار واژه مترادف

یکی از روش‌هایی که در بدیع لفظی، موسیقی کلام را بوجود می‌آورد و یا افزون می‌کند، تکرار است (Shamisa, 1989). تکرار در زیباشناسی هنر از مسائل اساسی است، در واقع بال زدن پرندگان به سبب تکرار و تناوب است که زیبا است (Shamisa, 1989). این نوع تکرار، بسیار بیشتر از تکرار عین واژه، در متن وجود دارد و از عوامل اصلی در اتصال جمله‌ها و بندهای کلام است. در خطبه شقشقیه و نیز متن‌هایی که در آن حوادث و یا داستان‌هایی نقل می‌گردد که از نظر درونمایه و هدف با هم مشترک هستند، این نوع تکرار به کار می‌رود. برای نمونه:

«يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ»: دو فعل تقریباً مترادف، «يَهْرَمُ» (پیر شدن) برای بزرگسال و «يَشِيبُ» (موی سپید کردن) برای خردسال به کار رفته که هر دو، شدت و طولانی بودن دوران سخت فتنه را (که مجلسی به آن اشاره دارد) با استفاده از تکرار معنایی نشان می‌دهد (Majlisi, 1984).

«خَبَطَ وَ شِمَّاسٍ وَ تَلَوَّنِ وَ اغْتَرَضَ»: استفاده از واژگان متعدد با بار معنایی منفی و نزدیک به هم (راه رفتن بی‌هدف، چموشی، بی‌ثباتی، کج‌روی)، وضعیت آشفته دوران خلیفه دوم را (که شارحان به تفصیل شرح داده‌اند) با تکرار مفهومی تصویر می‌کند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

۳.۱.۵. تکرار جمله مترادف یا ساختار موازی

«لَالْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوَّلِهَا»: دو جمله با ساختار تقریباً یکسان (لام قسم + فعل ماضی + مفعول + جارومجرور) بیانگر یک مفهوم هستند: رها کردن خلافت و بی‌اعتنایی به آن. این تکرار ساختاری، تأکید امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر این تصمیم (در صورت نبود شرایط لازم) را مضاعف می‌کند.

«يَغْلُظُ كُلُّهَا وَ يَخْشُنُ مَسْهَا / يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ»: این تکرار ساختار نحوی، علاوه بر ایجاد موسیقی و آهنگ، برابری و هم‌سنگی مفاهیم بیان شده را القا می‌کند، به خاطر سپردن آن‌ها را آسان‌تر می‌سازد و بر شدت وضعیت توصیف شده می‌افزاید.

از نظر هلیدی، عملکرد زبان، در ابتدا صوری و روستاختی است و در نهایت، ژرف ساختی می گردد و به ساخت معنایی زبان تعلق می گیرد. تکرار، در تمام سطوحش، نقش بسزایی در انسجام، خوش آهنگی و برجسته سازی مفاهیم کلیدی در خطبه ششقیه دارد و از نظر سبکی نیز، یکی از عوامل سبک ساز قدرتمند کلام حضرت (علیه السلام) است. همچنین استفاده از مترادفات و ساختارهای موازی، علاوه بر انسجام و موسیقی، باعث تأکید مضاعف بر مفهوم و تصویرسازی قوی تر می شود. این ویژگی ها، قدرت اقناع و تأثیرگذاری کلام را افزایش می دهند و به مخاطب در درک عمق وضعیت توصیف شده کمک می کنند.

۳.۲. باهم آیی

منظور از همایش یا باهم آیی، همراهی و همنشینی معمول و مورد انتظار واژگان در کنار یکدیگر در یک متن یا در زبان به طور کلی است. این کلمات معمولاً به یک حوزه معنایی خاص تعلق دارند یا بر اساس تجربه مشترک زبانی با هم مرتبط هستند. در علم بدیع، به همنشینی کلمات متناسب در یک جمله یا بیت، مراعات نظیر یا تناسب گفته می شود. با هم آمدن واژگان مرتبط در سطح کلام، موجب پیوستگی معنایی و انسجام واژگانی متن می گردد (Amiri, 2015). در خطبه ششقیه، شبکه های معنایی منسجمی از طریق هم آیی واژگان ایجاد شده است که از عوامل تأثیرگذار در ارتباط بین جملات و فهم بهتر متن است. به عنوان نمونه در «میدان معنایی دنیا و نیازدگی» در بخشی از این خطبه، عباراتی نظیر «حَلِيتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ»، «رَأَوْهُمْ زَبْرَجَهَا»، «يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ»، «نَبَتَ الرَّبِّيعِ»، «بَطْنَتُهُ»، «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ»، «عَقَطَهُ عَنِّي» که همگی به دنیا، زینت های آن، و حرص و ولع در بهره برداری از آن اشاره دارند (و شارحان معانی آن ها را توضیح داده اند (Majlisi, 1984))، تقابل نگاه حضرت علی (علیه السلام) به دنیا با نگاه دنیاطلبان را نشان می دهد و شبکه معنایی منسجمی را برای نشان دادن علت انحراف مخالفان آن حضرت، یعنی نیازدگی ایجاد

می کند. ضمن آنکه در همین فقره، «جَبَل» و «غَارِب» نیز به نوعی با هم تناسب دارند.

۴. عناصر انسجام پیوندی (معنایی و منطقی)

ایجاد متن، بدون وجود ارتباط معنایی و منطقی جملات، غیرممکن است، در نظریه هلیدی، این عامل، بندها و پاره گفتارها، عامل اصلی و ضروری انسجام و یکپارچگی متن است. به این نوع رابطه، «انسجام پیوندی» گفته شده است. انسجام پیوندی در متن، با عوامل ربط شکل می گیرد. عوامل ربط، ابزارهایی هستند که موجب پیوستن جمله های متن می شوند. این عوامل، در ابتدا و یا میان دو جمله مستقل قرار می گیرند و گاهی نیز رشته های وسیع تر از جمله، مانند دو بند یا پاره متن را به هم پیوند می دهند. شرط انسجام بخشی عوامل ربط این است که در ابتدا یا بین دو جمله مستقل به کار روند؛ به عبارت دیگر، عواملی ربطی که جمله های پیرو را به جمله های پایه متصل می کنند، خاصیت انسجام بخشی ندارند (Nouroozi & Gholamhosseinzadeh, 2010). از نظر هلیدی، این عوامل به چهار دسته تقسیم می شوند: الف) رابطه اضافی. ب) رابطه تقابلی یا خلاف انتظار. ج) رابطه علی یا سببی. د) رابطه زمانی (Amiri, 2015). (Khorasani & Ali Nejad, 2015).

۴.۱. ارتباط اضافی

به طور کلی، در این نوع ارتباط، جمله، مطلب و معنا یا توضیحی بر جمله قبل اضافه می کند و شامل چهار نوع توضیحی، تمثیلی، تشبیهی و مقایسه ای می شود:

۴.۱.۱. ارتباط اضافی توضیحی

در ارتباط توضیحی، نویسنده، شرح، توضیح و یا وصفی به جمله قبل می افزاید. در این خطبه نمونه های ارتباطی و توضیحی نیز به چشم می خورد:

«... جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّبُّ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النُّظَائِرِ لِكُنِّي أَسْفَقْتُ إِذْ أَسْفُوا وَطُرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصِغْنِهِ وَمَالَ الْآخَرُ لَصِغْرِهِ مَعَ هُنَّ وَهَنَ» این بخش در خطبه ششقیه در توضیح بیشتر

ماجرای قبل تر آمده است و ماجرای خلافت و شورایی شدن آن را بیشتر توضیح می دهد. عبارت «لَكِنِّي أَسْقَفْتُ...» توضیحی است برای چرایی پذیرش ورود به شورا از سوی حضرت علی (علیه السلام)، علیرغم نابرابری اعضا. مجلسی معنای غالب آن را همراهی مصلحت آمیز با قوم (چه در پستی و چه در بلندی) می داند (Majlisi, 1984). این توضیح، رفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در آن موقعیت روشن می سازد.

۴.۱.۲. رابطه تمثیلی

این رابطه توضیحی است برای مطلب قبل، یعنی برای توضیح و تقریر بیشتر بیان می شود. برای نمونه: «...يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ» در این مثال، تشبیه «خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّيِّعِ» (مانند خوردن شتر گیاه بهاری را) تمثیلی است برای توضیح کیفیت و شدت خوردن مال خدا توسط بنی امیه در دوران عثمان. مجلسی این تشبیه را اشاره به تصرفات عثمان و بنی امیه در بیت المال و بخشش ها و اقطاع بی حساب آنان می داند (Majlisi, 1984). این تشبیه تمثیلی در کنار سایر مطالبی که درباره دوران خلافت عثمان در این خطبه ذکر گردیده، اشاره به یکی از مهم ترین و مخرب ترین آسیب های مدیریتی، یعنی فساد مالی و اداری، سوء استفاده از منابع عمومی و خویشاوندسالاری دارد.

۴.۱.۳. ارتباط تشبیهی

قدما و شاعران جاهلیت عرب به فضیلت و شرف تشبیه در همه زبان ها اقرار کرده اند، تشبیه، روشنی معنا را می افزاید و بر آن تأکید می کند (Fotouhi, 2010). یکی از تشبیهات موجود در این خطبه چنین است:

«...النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّيْعِ إِلَى يَتَنَالُونَ عَلَى مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»: فراوانی مردم به یال پرپشت کفتار تشبیه شده است. مجلسی «عُرْفِ الضَّيْعِ» را مثلی برای ازدحام ذکر می کند (Majlisi, 1984).

۴.۱.۴. ارتباط مقایسه ای

مقایسه کردن موجب درک بهتر و روشن تر مضامین می شود. در این خطبه به نمونه بارزی که صرفاً مقایسه باشد (و نه تشبیه یا تقابل) دست پیدا نکردیم، هرچند کل خطبه بر پایه مقایسه ضمنی جایگاه و

عملکرد حضرت با خلفا استوار است. البته بیت شعری که حضرت (علیه السلام) به آن تمثل می جویند: «شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كَوْرَهَا / وَ يَوْمُ حَيَانَ أَخِي جَابِرٍ» یک مقایسه صریح است. مجلسی توضیح می دهد که «شَتَّانَ» اسم فعل به معنای «بَعْدَ» (دور است) و برای تعجب به کار می رود. او داستان حیان و برادرش جابر و اعشی (شاعر) را نقل می کند. سپس دو تفسیر برای مقصود امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این تمثل ارائه می دهد: ۱) (به نقل از سید مرتضی) مقایسه میان روزهای سخت و پر مشقت حضرت علی (علیه السلام) در دوران صبر بر غضب خلافت (مانند روز شاعر بر پشت شتر در بیابان) و روزهای خوش و آسوده غاصبان که به مقصود دنیوی خود رسیده اند (مانند روز حیان در خوشگذرانی). ۲) مقایسه میان روزهای سخت آن حضرت (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) در محرومیت از حق (روز شاعر بر کور شتر) و روزهای خوش و پر فیض ایشان در زمان حیات پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) (روز حیان در رفاه و آسایش) (Majlisi, 1984).

۴.۲. ارتباط تقابلی خلاف انتظار

در این نوع ارتباط، رابطه جملات قبل و بعد، رابطه ای برخلاف انتظار و توقع مخاطب است. به وسیله این نوع ارتباط، مطالب برای مخاطب برجسته تر می گردد و موجب جلب توجه بیشتر خواننده به متن می شود. در متون ادبی، برای تأثیر گذاری هرچه بیشتر و نفوذ در ذهن مخاطب، می توان از این نوع ارتباط بهره گرفت. این نوع ارتباط اغلب با نشانه های متنی «ولی، ولیکن، امّا، اگرچه، هرچند، علی رغم و باوجود آنکه» همراه است (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015).

استعاره تهکمیّه نیز نشان دهنده ارتباط خلاف انتظار بین جملات است (Shamisa, 2008) و با استفاده از محتوای متن می توان به چنین ارتباطی پی برد؛ مثلاً: «كَانَهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ... بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زِبْرُجْهًا!»: در اینجا، پس از بیان اینکه گویی آن ها آیه را نشنیده اند (که انتظار می رود نشنیدن علت عملشان باشد)، با «بَلَى وَ اللَّهُ» این انتظار نقض می شود و تأکید می گردد که

شنیده و فهمیده‌اند. سپس با «وَلَكِنَّهُمْ» دلیل واقعی (دنیازدگی) در تقابل با نشنیدن بیان می‌شود. حرف «لَكِنَّ» در اینجا یک رابطه تقابلی و توضیحی ایجاد می‌کند؛ برخلاف انتظار اولیه که عمل نکردن ناشی از نشنیدن باشد، به بیان دیگر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأکید می‌کند که شنیده‌اند، اما عامل دیگری (دنیازدگی) مانع تأثیر آن شده است. مجلسی اشاره می‌کند که ضمیر «هم» در «كَانَهُمْ»، «سَمِعُوها» و «وَعَوَّها» به خلفای سه گانه برمی‌گردد نه به طوایف سه گانه (ناکثین و مارقین و قاسطین)، زیرا غرض اصلی خطبه ذکر خلفاست و این با ادامه آیه و عبارت «لكنهم حليت...» مناسب‌تر است. او معنای «عُلُو» (تکبر و غلبه) و «فساد» (دعوت به غیر خدا، قتل، معصیت) را توضیح می‌دهد و به ارتباط آن با داستان فرعون و قارون اشاره می‌کند (Majlisi, 1984).

۳.۴. ارتباط سببی

در این نوع ارتباط معنایی، بین جملات متن، رابطه‌ای علی و معلولی، مقدمه و نتیجه و یا شرطی برقرار می‌شود. ارتباط سببی، شامل روابط علت، نتیجه، هدف و شرط است (Moin al-Dini, 2003).

۳.۴.۱. علت

در این رابطه، برخی از جمله‌ها، علت وقوع امری یا حالتی هستند که در جمله‌های دیگر به وقوع پیوسته است؛ مثلاً: «... لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانًا!» این جمله در ابتدای خطبه، به نوعی علت اصلی غم و اندوه و ایراد این خطبه را بیان می‌کند: چون فلان خلافت را غصب کرد [این وضعیت پیش آمد و من این سخنان را می‌گویم].

«...فَصَعَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَمَالَ الْآخِرُ لِصِهْرِهِ»: حرف ل (لام تعلیل) در «لِضِغْنِهِ» (به خاطر کینه‌اش) و «لِصِهْرِهِ» (به خاطر خویشاوندی‌اش) علت رأی دادن آن دو نفر در شورا را بیان می‌کند که شارحان نیز «ل» در این دو عبارت را لام تعلیل دانسته و به تفصیل درباره هویت این دو نفر و دلایل کینه و خویشاوندی آن‌ها بحث کرده‌اند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

۳.۴.۲. نتیجه

در این نوع رابطه انسجامی، بعضی از حوادث و رویدادها، نتیجه بعضی از کارها هستند؛ مثلاً: «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجِّي فَصَبْرْتُ»: «فاء» در «فَرَأَيْتُ» رابطه نتیجه‌ای را با بند قبل برقرار می‌کند: [چون دیدم اوضاع چنین است] پس اندیشیدم. فاء دوم در «فَصَبْرْتُ» نیز نتیجه تصمیم‌گیری حضرت علی (علیه السلام) است: [چون صبر را عاقلانه‌تر دیدم] پس صبر کردم. مجلسی نیز فاء در «فَرَأَيْتُ» را نشان‌دهنده نتیجه‌گیری پس از تفکر و تردد میان دو گزینه می‌داند (Majlisi, 1984).

«إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ قَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَكَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ»: این سه جمله که با «و» به هم پیوسته‌اند، مجموعاً نتایج و عوامل سقوط خلیفه سوم هستند («انْتَكَتْ»، «أَجْهَزَ»، «كَبَّتْ» همگی افعال ناظر بر نتیجه هستند). «إِلَى أَنْ» (تا اینکه) نیز معمولاً پیامد نهایی را نشان می‌دهد. مجلسی نیز این سه جمله را نتیجه نهایی اعمال خلیفه سوم می‌داند که منجر به بازگشت حیل‌ها و تدابیرش به خودش و هلاکت او شد (Majlisi, 1984).

«فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْأً»: وضعیت دردناک آن حضرت (علیه السلام) یعنی خار در چشم و استخوان در گلو، می‌تواند نتیجه غضب میراثش (أَرَى تُرَائِي نَهْأً) یا همراه و ناشی از آن باشد. این هم‌زمانی وضعیت و علت، عمق فاجعه را نشان می‌دهد. مجلسی جمله «أَرَى تُرَائِي نَهْأً» را «بَيَانٌ لَوْجُودِ الْقَدَى وَ الشَّجَا» (توضیح و علت وجود خار و استخوان) می‌داند (Majlisi, 1984).

۳.۴.۳. انگیزه و هدف

جمله یا جمله‌هایی در متن، انگیزه و هدف انجام کار در جمله‌های دیگر هستند؛ مثلاً: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبٍ مَطْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا». در اینجا، سه عامل (حُضُورُ الْحَاضِرِ، قِيَامُ الْحُجَّةِ، مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ) به عنوان شرط و دلیل پذیرش خلافت و هدف آن (جلوگیری از ظلم و گرسنگی) بیان شده‌اند. عبارت «أَلَّا يُقَارُوا...» یکی از دلایل اصلی

پذیرش خلافت مشروط به آن دلایل بوده است، همانطور که شارحان بیان کرده‌اند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984).

۴.۴. رابطه زمانی

در این رابطه، جملات یا بندها بر اساس توالی زمانی، هم‌زمانی یا ارجاع به زمان خاصی به هم مرتبط می‌شوند که به چهار دسته: ۱- ترتیبی ۲- هم‌زمانی ۳- ارجاعی و ۴- انجामी تقسیم می‌شود (Nouroozi & Gholamhosseinzadeh, 2010).

۴.۴.۱. رابطه زمانی ترتیبی

در این نوع ارتباط، حوادث رویدادها به ترتیب زمانی و به دنبال هم اتفاق می‌افتد. این رابطه زمانی توسط عواملی چون: «بعد از آن، پس از آن، سپس» جملات، بندها و پاره‌گفتارها را به هم متصل می‌کند. به عنوان نمونه:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ... حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَذَلَّى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ ثُمَّ تَمَثَّلَ... فَصَبَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ... حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ... إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ... إِلَى أَنْ انْتَكَتْ... فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ... فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ...»

توالی نشانه‌های زمانی (حتی، ف بعد، ثم، إذا، إلى آن، ف در، فما راعنی، لَمَّا) ستون فقرات روایی خطبه را تشکیل می‌دهد و گذشت زمان و ترتیب و توالی سریع و پیوسته حوادث دوران خلفا و دست به دست شدن خلافت و سپس بیعت مردم با حضرت (علیه السلام) را به روشنی ترسیم می‌کند.

۴.۴.۲. رابطه زمانی هم‌زمانی

در این نوع رابطه، دو یا چند رویداد هم‌زمان رخ می‌دهند. نشانه‌ها: و (در حالی که)، إذ (در همان حال)، بَیْنَمَا (در همان حال که). به عنوان نمونه:

«فَإِذَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَقَاتِهِ: «بَيْنَا» (در همان حال که، در حالی که) و «إِذْ» (آنگاه که، ناگهان) تقابل و هم‌زمانی شگفت‌آور دو عمل متناقض خلیفه اول را نشان می‌دهند. «فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا» حرف «و» در اینجا علاوه بر نقش افزایشی، نقش حالیه نیز دارد و هم‌زمانی صبر با آن حالت

حضرت علی (علیه السلام) برای پذیرش خلافت را بیان می‌کند که شارحان نیز بر آن تأکید کرده‌اند (Hashemi Khuei, 1980; Majlisi, 1984). قسمت پایانی این عبارت از دیدگاه علم بیان، یک استعاره تمثیلیه و همچنین می‌تواند استعاره مکنیه تخیلیه (تشبیه خلافت به شتر و ذکر لازمه آن یعنی جبل و غارب) باشد که نهایت بی‌اعتنایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلافت در آن شرایط را نشان می‌دهد. این استعاره تمثیلیه، نمونه بارزی از کاربرد آرایه برای برجسته‌سازی یک نگرش و موضع است. موسوی بفروئی و همکاران (۱۴۰۱) نشان دادند که چگونه امیرالمؤمنین (علیه السلام) از این تصویر برای برجسته کردن بی‌ارزشی خلافت بدون پشتوانه مردمی و حجت الهی، و نهایت بی‌رغبتی خود به چنین قدرتی بهره می‌برد (Mousavi Bafroei et al., 2022).

۴.۳.۴. شرط

در این حالت، وقوع و یا عدم وقوع امری در متن، بستگی به وقوع و یا عدم وقوع کار یا حالتی در جملات دیگر متن دارد؛ مثلاً: «فَصَاحِبُهَا كَرَّ أَكْبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمْ» با استفاده از «إِنْ» شرطیه، دو حالت متناقض و نتیجه هر کدام بیان شده است: اگر مهار شتر سرکش را بکشد، بینی‌اش را پاره می‌کند و اگر رهايش کند، خود را به هلاکت می‌اندازد. این ساختار شرطی، وضعیت دشوار و بن‌بست گونه خلیفه دوم را به خوبی نشان می‌دهد. مجلسی به نقل از سید رضی و ابن سکیت، معنای «أَشْنَقَ لَهَا» (افسارش را کشید و سرش را بالا آورد) و «أَسْلَسَ لَهَا» (افسارش را شل کرد) و نتایج آن («خَرَمٌ»: بینی‌اش پاره شد؛ «تَقَحَّمْ»: خود را به هلاکت انداخت) را توضیح می‌دهد (Majlisi, 1984) همچنین این بخش، یک تشبیه تمثیل حسی به حسی و مرسل (به دلیل ذکر ادات «ك»)

است که وضعیت دشوار را به روشنی تصویر می‌کند.

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»: کل این ساختار، یک جمله شرطیه امتناعیه است. «لَوْ لَا» (اگر نبود) شرط را بیان می‌کند و «لَأَلْقَيْتُ» (هر آینه رها می‌کردم) جواب شرط است که نشان می‌دهد

دردناک را نشان می‌دهد: «پس صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم».

۴.۴.۳. رابطه زمانی ارجاعی

در این نوع ارتباط، محتوای جمله به حادثه و اتفاقی که در گذشته روی داده، اشاره می‌کند و ارجاع می‌دهد؛ به عنوان نمونه: «...أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا...» این نوع رابطه زمانی «لَأَلْقَيْتُ»، اشاره به حال و ارجاع به قبل دارد؛ یعنی حوادث و رویدادهایی که از گذشته تاکنون رخ داده است. توضیح آنکه فعل «لَأَلْقَيْتُ» اگرچه ماضی است، اما در جواب «لَوْلَا» به زمان گذشته‌ای اشاره دارد که آن شرایط (حضور مردم و...) فراهم شد و مانع از تحقق جواب شرط (رها کردن خلافت) در همان زمان گذشته گردید. شارح خویی نیز توضیح می‌دهد که این یک جمله شرطیه امتناعیه است که در آن «لَوْلَا» شرط را بیان می‌کند و «لَأَلْقَيْتُ» جواب شرط است که نشان می‌دهد اگر آن شرط‌ها در گذشته محقق نمی‌شدند، جواب شرط (رها کردن خلافت) در همان زمان گذشته رخ می‌داد (Hashemi Khuei, 1980) مجلسی نیز این ساختار را شرطیه امتناعیه می‌داند (Majlisi, 1984).

۴.۴.۴. رابطه زمانی انجामी

این رابطه به پایان حوادث اشاره دارد. عامل ربط انجामी، پایان و سرانجام یک فرایند را در متن، مشخص می‌نماید و جمله پس از خود را به کل فرایند متصل می‌نماید (Ganjali & Salmanihighi, 2023). به عنوان نمونه: «هَيْهَاتَ يَا أَبْنَا عَبَّاسٍ تِلْكَ شَيْشِقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَّتْ»؛ عبارت «ثُمَّ قَرَّتْ» (سپس آرام گرفت) به روشنی پایان یافتن آن حالت هیجان و فوران کلام را نشان می‌دهد، که مجلسی نیز «قَرَّتْ» را «سَكَنَتْ» معنا کرده است (Majlisi, 1984). این جمله، پایان ناگهانی خطبه را رقم می‌زند. علاوه بر تفاسیری که قطع کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ناشی از پایان یافتن زمینه مناسب برای ادامه سخن، نوعی تقیه یا امثال آن دانسته‌اند، تحلیلی متفاوت و مبتنی بر سیره عملی و اولویت‌های حکومتداری علوی نیز ارائه شده است. بر اساس این دیدگاه، حضرت

(علیه السلام) با دریافت نامه یا درخواست آن مرد ناشناس از اهل سواد، آگاهانه و عامدانه خطبه پرشور خود را قطع کردند تا به پاسخگویی و رسیدگی فوری به نیازها و مراجعات رعیت بپردازند، حتی اگر آن مراجعه‌کننده آداب مجلس را رعایت نکرده باشد. این رویکرد با سیره آن حضرت (علیه السلام) در پاسخگویی به سائلان حتی در بحبوحه جنگ (مانند ماجرای پرسش اعرابی از توحید در جنگ جمل که شیخ صدوق در خصال نقل نموده) و همچنین تأکیدات ایشان در عهدنامه مالک اشتر بر لزوم دسترسی آسان مردم به حاکم و تحمل سخنان آنان (...حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ...)، کاملاً سازگار است (Jahanbakhsh, 2002). این تفسیر از فرجام خطبه، تبیین عملی یکی از ارکان مدیریت اسلامی است که بر مسئولیت‌پذیری در قبال حقوق ذی‌نفعان و لزوم حداکثر سرعت و حداقل واسطه در پاسخگویی و اولویت‌بخشی به نیازهای آنان، حتی در حساس‌ترین شرایط، تأکید می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف نشان دادن کارایی زبان‌شناسی نقش‌گرا در تحلیل و فهم عمیق‌تر متون دینی، به بررسی خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تکیه بر نظریه فراکارکرد متنی پرداخت. تحلیل فرانقش متنی (شامل ساختار آغازگری و عوامل انسجام دستوری، واژگانی و پیوندی) در کنار مراجعه به شروح معتبر بحار الأنوار مجلسی و منهاج البراعه خویی و با نظر داشت مطالعات بلاغی و مفهومی دیگر انجام شد.

تحلیل دقیق متن نشان داد که خطبه شقشقیه از انسجام ساختاری و معنایی بسیار بالایی برخوردار است. کاربرد گسترده و متنوع عوامل انسجام دستوری (به‌ویژه ارجاعات ضمیری و حذف‌های معنادار که بسامد بیشتری نسبت به جانشینی داشتند)، انسجام واژگانی (از طریق تکرار هدفمند آواها، واژگان کلیدی و ساختارهای موزایی، و نیز ایجاد شبکه‌های معنایی با هم‌آیی واژگان مرتبط با مفاهیمی چون خلافت، صبر، و نیازدگی) و انسجام پیوندی (با استفاده دقیق از حروف ربط برای ایجاد روابط منطقی، زمانی، سببی و تقابلی) ساختاری یکپارچه و منسجم به خطبه بخشیده است. این انسجام صرفاً یک ویژگی فرمی نیست، بلکه در خدمت پیشبرد روایت تاریخی، تبیین مواضع و انتقال بار عاطفی کلام حضرت (علیه السلام) قرار دارد.

همچنین تنوع و کاربرد دقیق آغازگرها (تجربی، بینافردی، ساختاری، ساده، نشان‌دار و مرکب) یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های سبکی خطبه است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با جابجایی عناصر جمله و استفاده از آغازگرهای نشان‌دار و بینافردی، توجه مخاطب را به نکات کانونی هدایت نموده و لحن کلام را در طول خطبه به طرز مؤثری تغییر داده‌اند. ترتیب عنصرهای محتوایی نیز شایان توجه است که با بیان حوادث پس از رحلت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، لزوم صبر و سپس چگونگی رسیدن به خلافت، روایتی منطقی و تأثیرگذار ارائه می‌دهد. تداخل نقش‌های عناصر انسجامی (مانند ضمیری که هم ارجاعی است و هم بخشی از تکرار، یا حرفی که هم نقش زمانی و

هم سببی دارد) به ایجاز و غنای معنایی متن کمک شایانی کرده است.

علاوه بر انسجام ساختاری، خطبه حول محورهای مفهومی کلیدی مانند حق غصب شده، جایگاه رفیع امامت، صبر و مظلومیت، نقد نیازدگی و انحراف و مسئولیت‌پذیری، وحدت یافته است. این انسجام مفهومی، که با تأکید مرحوم مجلسی بر جنبه استدلالی و احتجاجی خطبه نیز همخوانی دارد (Majlisi, 1984)، هدف مشخص آن حضرت (علیه السلام) در تبیین وقایع و اتمام حجت را برجسته می‌سازد.

ابزارهای تحلیل نقش‌گرا، به‌ویژه ساختار آغازگری و عناصر انسجام واژگانی (واژگان عاطفی، کنایات)، بازتاب خوبی نسبت به تغییرات لحن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از اندوه و گلایه اولیه، به تعجب و نقد در میانه، و قاطعیت در پایان، ارائه می‌دهد. این تغییر لحن، که با تأسف ابن عباس و کلام ابن خشاب (به نقل مجلسی) نیز تأیید می‌شود، پویایی و قدرت خطابه را نشان می‌دهد.

این پژوهش به طور عملی نشان داد که تحلیل زبان‌شناختی نقش‌گرا می‌تواند ابزاری برای فهم برخی لایه‌های متون دینی باشد. یافته‌های تحلیل هلیدی در بسیاری موارد، توضیحات و تفاسیر شارحان بزرگی چون مجلسی و هاشمی خویی را تأیید، تکمیل و نظام‌مند کرد. همچنین، انطباق مبانی هلیدی با علم معانی (Salehi, 2007) و هم‌افزایی آن با تحلیل‌های بلاغی (Eghbal, 2023) و مفهومی (Mousavi Bafroei et al., 2022)، ظرفیت این رویکرد را در تحلیل چندوجهی حدیث آشکار ساخت. این هم‌افزایی میان تحلیل ساختاری مدرن و فهم سنتی، تأکیدی است بر اینکه زبان‌شناسی متن می‌تواند به صورت عملی در خدمت مطالعات حدیثی قرار گیرد و با نظام‌مند کردن تحلیل‌ها، به کشف لایه‌های معنایی و بلاغی که شارحان به آن‌ها اشاره داشته‌اند و حتی آشکارسازی ابعاد دیگری مانند اصول رهبری و مدیریت نهفته در کلام معصوم (علیه السلام)، یاری رساند.

در مقایسه با پژوهش‌های پیشین، این تحقیق با تحلیل کل خطبه، تمرکز بر فراکارکرد متنی هلیدی و مهم‌تر از همه، تلفیق نظام‌مند یافته‌های زبان‌شناختی با شروح معتبر حدیثی-بلاغی (مجلسی و خویی) و ارجاع به سایر تحلیل‌های مرتبط، گامی نو در تحلیل خطبه شقشقیه و نشان دادن کاربرد زبان‌شناسی در خدمت مطالعات حدیثی برداشته است. برخلاف مطالعاتی که صرفاً بر بخشی از خطبه (Amraei & Bamari, 2020) یا فرانش‌های دیگر (Mohammadi & Bazoubandi, 2021) یا نظریه‌های گفتمانی دیگر (مانند تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف (Zoodranj, 2022 Arbati Moghadam, 2022 Tayarani et al., 2019 Najafi Ivaki et al., 2017)) تمرکز داشته‌اند، این پژوهش کوشید تا با نگاهی جامع و با محوریت فرانش متنی و با هدف اصلی زبان‌شناسی در خدمت حدیث، به تحلیل بپردازد.

پژوهش حاضر، علی‌رغم تلاش برای ارائه تحلیلی جامع، با محدودیت‌هایی نیز روبرو بود، خطبه شقشقیه به دلیل غنای محتوایی، فشردگی معنایی و ارجاعات تاریخی متعدد، متنی پیچیده است و تحلیل تمام ابعاد زبانی و بلاغی آن در قالب یک مقاله نمی‌گنجد، ضمن آنکه نظریه‌های زبان‌شناختی (از جمله نظریه هلیدی)، با وجود برخی نقاط قوت، محدودیت‌هایی نیز دارد و یقیناً قادر به تبیین کامل تمام ظرایف متن نیست. همچنین گرچه در این تحقیق از شروح معتبری استفاده گردید، اما پیشنهاد می‌شود که محققان با مراجعه به طیف وسیع‌تری از شروح کهن و معاصر، به بررسی مقایسه‌ای شرح شارحان با نتایج مقالات زبان‌شناختی پرداخته و نقاط قوت و ضعف commentaries, especially those by Majlisi in *Bihar al-Anwar* and Hashemi Khuei in *Minhaj al-Bara'a*, this research highlights how linguistic tools complement exegetical insights. The Shiqshiqiyya Sermon, widely acknowledged for its historical, theological, and rhetorical richness, has been celebrated for centuries due to its eloquence and powerful expressions of political critique. As Ibn Abi al-Hadid al-Madaini notes, this sermon

این نظریه‌ها را در شرح احادیث کهن تبیین نمایند. در نهایت، این پژوهش نشان داد که خطبه شقشقیه، علاوه بر اهمیت تاریخی و کلامی، شاهکاری زبانی و بلاغی است که گوشه‌ای از انسجام ساختاری، پویایی معنایی و قدرت تأثیرگذاری آن را می‌توان با ابزارهای دقیق زبان‌شناسی نقش‌گرا، در تعامل با دانش غنی نهفته در شروح حدیثی و بلاغی، آشکار ساخت. در روزگاری که برخی رویکردهای معاصر با تکیه بر ابزارهای زبانی و تاریخی، به تشکیک در بخشی از تراث حدیثی شیعه و روایات اهل‌بیت (علیهم السلام) می‌پردازند، این پژوهش تلاشی بود تا نشان دهد چگونه همین ابزارهای تحلیلی، هنگامی که با دقت، انصاف و در تعامل با سنت علمی شرح و تفسیر حدیث به کار گرفته شود، می‌تواند به آشکار ساختن انسجام، بلاغت و زیبایی‌های کلام معصوم (علیه السلام) یاری رساند و علاوه بر آن با آشکار ساختن لایه‌های معنایی ثانویه، زمینه را برای فهم و استخراج آموزه‌های میان رشته‌ای (مانند مطالعات اسلامی در مدیریت) فراهم آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان سهم یکسانی دارند. در تحلیل‌های زبان‌شناختی، نویسنده اول نقش اصلی را داشته است. در بررسی شرح‌ها، نسخه‌ها، پیشینه پژوهش و تطبیق نتایج مطالعه با تحقیقات قبلی و افزودن آموزه‌های مدیریتی، نویسنده دوم و سوم نقش اصلی را داشته‌اند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Introduction

The present study investigates the Shiqshiqiyya Sermon attributed to Amir al-Mu'minin (peace be upon him), aiming to illuminate its textual structure and cohesive mechanisms through the lens of Halliday's Systemic Functional Linguistics, particularly focusing on the textual metafunction. Drawing upon the explanatory depth of hadith

occupies a space “beneath the Creator’s word and above the created’s word” (Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, 1983), and it has been repeatedly referenced by linguists, scholars, and literary critics (Pahlavan, 2021). Through Halliday’s framework, the present study delves into thematic structuring, cohesion devices (grammatical, lexical, and conjunctive), and the interplay between structure and meaning to uncover how Amir al-Mu’minin (peace be upon him) strategically constructs the sermon’s powerful message. Additionally, the study demonstrates how the sermon reflects the rhetorical principle of matching discourse to context, a hallmark of eloquence recognized by Islamic rhetoricians and linguists alike (Sabzianpour, 2010; Sharifi, 2001).

To establish a solid academic foundation, this research reviews prior studies that have either explored selected portions of the sermon or approached it from limited linguistic dimensions. For instance, Amraei and Bamri (2020) explored cohesion factors using Halliday and Hasan’s model but limited their analysis to the first five sections and did not integrate exegetical perspectives (Amraei & Bamari, 2020). In contrast, Mohammadi and Bazobandi (2021) focused on the interpersonal metafunction and the dynamics between speaker and audience (Mohammadi & Bazoubandi, 2021), while Mahmoudi et al. (2019) addressed discourse strategies from a literary viewpoint, emphasizing rhetorical aims rather than structural textual mechanisms (Mahmoudi et al., 2019). Moreover, Khaledi Sardashti and Mousavi Bafrouei (2020) contributed an analysis of phonological choices and their emotional impact (Khaledi Sardashti & Mousavi Bafrouei, 2021), whereas Gholami and Hadifard (2024) analyzed phonetic-semantic harmony through repetition and word selection (Gholami & Hadi Fard, 2024). Each of these studies provided valuable insights, yet none offered a comprehensive synthesis of linguistic analysis and classical commentary. Therefore, the current study fills a critical research gap by uniting contemporary linguistic theory with

Islamic exegetical traditions in a thorough examination of the sermon’s full text.

The methodological backbone of this study is Halliday’s systemic functional grammar, particularly his three metafunctions: ideational, interpersonal, and textual (Halliday, 1985, 1994). The textual metafunction, which is the focal point here, reveals how language constructs coherent and contextually embedded texts. Halliday’s categorization of thematic structures (such as marked and unmarked Themes), information structures (given-new), and cohesion mechanisms (e.g., reference, substitution, ellipsis, conjunction) provides a robust model for examining how meaning unfolds and links across textual units. Furthermore, this analysis aligns with and expands on concepts in classical Arabic rhetoric, particularly in the discipline of ma’ani, which similarly considers how sentence structure serves communicative intent (Salehi, 2007). For example, the strategic placement of prepositional phrases or emphatic particles at the beginning of a sentence—akin to thematic marking in Halliday’s terms—has long been noted in rhetorical theory as a means of creating emphasis, emotional impact, and stylistic elegance (Majidi & Alizadeh Teymurluyi, 2019). By examining such features across the sermon, the study demonstrates the shared concerns and synergies between classical Islamic and modern linguistic thought. The linguistic findings are systematically compared and complemented with the interpretations of prominent Hadith commentators, such as Mulla Muhammad Baqir al-Majlisi in *Bihar al-Anwar* and Hashemi Khuei in *Minhaj al-Bara’a*, along with related rhetorical and conceptual studies. In relevant parts of the analysis, references are also made to managerial insights derived from the textual structure.

The linguistic analysis identifies a remarkable degree of structural variety and coherence in the sermon’s opening thematic configurations. Elements such as vocatives, modal particles, and emphatic devices often precede the experiential Theme, forming complex marked Themes that draw attention to emotional states or evaluative

judgments. For instance, the opening “Amā wa-Allāh laqad taqammaṣahā fulān,” includes structural (Amā), interpersonal (wa-Allāh), and experiential elements, culminating in a powerfully loaded sentence that sets the tone for the sermon (Majlisi, 1984). Furthermore, the grammatical cohesion through reference—both anaphoric and cataphoric—is meticulously employed. Pronouns such as “hā” often refer back to the central theme of khilāfah (caliphate), sustaining semantic continuity. These linguistic strategies are consistent with Majlisi’s and Khuei’s exegetical interpretations, which emphasize that the apparent emotional intensity of the sermon is not merely rhetorical flourish but a deliberate effort to convey theological truths with maximum clarity and force (Hashemi Khuei, 1980). Similarly, cataphoric references such as “hādhihi al-naṣā’ir” delay the disclosure of referents to build suspense and guide audience anticipation, a method well-recognized in classical oratory and reinforced by modern discourse analysis (Amiri Khorasani & Ali Nejad, 2015).

Further reinforcing the sermon’s cohesion are substitution and ellipsis mechanisms, which eliminate redundancy and maintain textual economy. For example, instances of nominal substitution such as “al-ākhar” (the other) efficiently replace longer phrases while preserving clarity and referential coherence. Ellipsis, on the other hand, often operates in environments where context and shared knowledge render certain expressions redundant. This is notably effective in preserving the sermon’s rhetorical pace and emotional intensity. In alignment with Halliday’s observations, such mechanisms are particularly meaningful in texts with dense intertextual and cultural resonance, such as religious sermons (Yarmohammadi, 2004). The analysis also uncovers a high frequency of additive and adversative conjunctions that clarify argumentative structure and guide interpretive logic. These cohesive ties correspond with the complex argumentative style typical of sermons, where theological, historical, and emotional appeals must

intertwine seamlessly. This interweaving is mirrored in traditional commentary, where exegetes such as Majlisi incorporate a broad range of sources—Qur’anic verses, hadiths, and earlier scholarly opinions—to substantiate interpretive claims (Majlisi, 1984).

This study demonstrates the effectiveness of applying Hallidayan textual analysis to deepen the understanding of Sermon al-Shiqshiqiyah. The findings reveal a sermon characterized by exceptional structural and semantic cohesion, achieved through the skillful use of thematic organization and a dense network of cohesive devices by Amir al-Mu’minin (peace be upon him). These linguistic choices function not merely as formal features but serve crucial roles in structuring the narrative, conveying perspective, managing tone, and emphasizing key theological and historical points. The linguistic analysis, in most instances, corroborates and provides a systematic basis for the interpretations found in the classical commentaries of Majlisi and Khuei. The research confirms that integrating SFL analysis with reliable Hadith-rhetorical commentaries offers a potent methodology for exploring the intricate layers of meaning in Hadith texts. This interdisciplinary approach not only deepens literary and fiqh al-ḥadīth understanding but also enables the extraction of secondary meanings and cross-disciplinary insights—such as those relevant to the field of Islamic management. Ultimately, this study highlights how contemporary linguistic tools, used in dialogue with traditional scholarship, can illuminate the sophisticated textual artistry and enduring communicative power of foundational religious discourses.

References

- Abbasi, A. A. (2019). nalytical comparison of the views of two expositors of Nahj al-Balagha (Ibn Abil-Hadid and Ibn Meytham) on Sheqsheqiya sermon. *Shi’ite Studies*, 17(66), 37–54.
- Abduh, M. (n.d.). *Qadim Nahj al-Balagha*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Abdullah, M. H. (2002). *Ibrahim Touqan (His life and technical studies in his poetry)*.

- Abdulaziz Saud Al-Babtain Foundation for Poetic Creativity.
- Ahmadi Givi, H., & Anvari, H. (1996). *Dastur-e zaban-e Farsi (Persian Grammar) (Vol. 1)*. Fatemi Publications.
- Al-Jafari al-Zaynabi al-Isfahani, M. b. T. (2024). *Kalemat Sayyid al-Arab Abi al-Hasan Ali ibn Abi Talib Salawat Allah Alayh*. Researchers of Commission, Al-Allamah al-Majlesi Library.
- Amiri Khorasani, A., & Ali Nejad, H. (2015). The sea of rhetoric in the sermons of Nahj al-Balagha based on structural coherence. *Literary Research Quarterly*, 63, 7–31.
- Amraei, M. H., & Bamari, A. W. (2020). Analysis of cohesion factors in Imam Ali's Shiqshiqiyah sermon based on Halliday & Hasan's model. *Institute of Humanities and Cultural Studies*, 175–202.
- Bahrani, M. b. A. (1983). *Commentary on Nahj al-Balagha (Ibn Maytham's Commentary)*. Dar al-Kitab Publishing.
- Boroujerdi, M. (2001). A look at the commentaries of Nahj al-Balagha. *Qabasat*(19).
- Eghbal, E. (2023). Rhetorical Manifestations in the Shiqshiqiyah Sermon of Nahj al-Balagha [Research]. *Safineh The quarterly of specialized studies Special issue on the Quran and Hadith*, 20(78), 159–174.
- Fotouhi, M. (2010). *Rhetorical imagery (2nd ed.)*. Sokhan Publications.
- Ganjali, A., & Salmanihaghighi, M. (2023). Analyzing the function of relational coherence components in the organization of the syntactic-semantic structure of the Holy Quran based on the approach of McHoliday and Ruqiyeh Hassan. *Stylistics Studies of the Holy Quran*, 7(2), 9–26.
- Gholami, S. S., & Hadi Fard, F. (2024). A study of coalesce of words with meaning in Nahj al-Balagha's sermon of Shagshaqiya based on the theory of Maurice Grammon. *Semantic Studies in Literary Texts*, 1(4), 18–34.
- Halliday, M. A. K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. (1994). Systemic theory. In Asher, R. E. (Ed.). <https://doi.org/10.1016/B978-0-08-042580-1.50048-9>
- Halliday, M. A. K., & Hasan, R. (2014). *Language, context and text* (M. Nobakht, Trans.). Shahroud.
- Hashemi Khuei, M. H. (1980). *Minhaj al-Bara'a fi Sharh Nahj al-Balagha*. Maktabat al-Islamiyya.
- Ibn Abi al-Hadid al-Madaini, A. H. I. a. D. b. H. A. b. M. b. M. (1983). *Commentary on Nahj al-Balagha*. Maktabat al-Mar'ashi al-Najafi.
- Ibn Babawayh, M. b. A. (1983). *Ma'ani al-Akhbar* Islamic Publications Office.
- Ibn Babawayh, M. b. A. (2006). *Ilal al-Shara'i* Davari Bookstore.
- Ibn Shahrashub al-Mazandarani, M. b. A. (1959). *Manaqib Al Abi Talib*. Allameh Publications.
- Jahanbakhsh, J. (2002). Darāyatī Naw-Āyīn az Riwayātī Dīrīn (Ta'ammulī Dīgar dar Khuṭbah al-Shiqshiqiyah wa Farjām-i ān)" [A Modern Understanding of an Ancient Narration (A Further Reflection on Sermon al-Shiqshiqiyah and its Conclusion)]. *Hawzah-yi Isfahan*, 9.
- Khaledi Sardashti, A., & Mousavi Bafrouei, S. M. (2021). A phonological study of Shaqshaqiye sermon and its position on the semantic meaning of letters and words. *Literary Studies of Islamic Texts*, 6(20), 49–66.
- Mahmoudi, S., Cheraghivash, H., & Mirzaei Al-Husseini, S. M. (2019). Analysis of the literary discourse strategy in the Shaqshaqiya sermon. *Quran and Hadith Studies*, 51(1), 201–224.
- Majidi, H., & Alizadeh Teymurluyi, Y. (2019). Affective and magical aspects of the Sheqsheqieh sermon. *Literary Studies of Islamic Texts*, 4(15), 151–170.
- Majlisi, M. B. b. M. T. (1984). *Bihar al-Anwar al-Jami'a li-Durar Akhbar al-A'imma al-Athar*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Mishkat al-Dini, M. (2009). *The secret of linguistics* Ferdowsi University Press.
- Mohammadi, R., & Bazoubandi, H. (2021). The study of the way of meaning exchange in Shaqshaqiya sermon of Nahj al-Balagha within Halliday's Systemic Functional Linguistics (SFL) (2014). *Language Science*, 8(13), 115–149.
- Moin al-Dini, F. (2003). Techniques of creating textual cohesion in Kalilah wa Dimnah. *Fornagh Journal*(46), 303–326.
- Mousavi Bafroei, M., Ghafoorimanesh, M., Zare Zardini, A., & Nazari, R. (2022). Conceptual analysis of Sheqsheqiyah lecture, with an emphasis on foregrounding in the method of metaphor and allusion. *Emamat Pajouhi*, 12(1), 167–187.
- Mousavi, S. S. (1997). *Tamam Nahj al-Balagha*. Imam Sahib al-Zaman Institute (AJ).
- Mufid, M. b. M. (1992). *Al-Irshad fi Ma'rifat Hujaj Allah 'ala al-'Ibad*. Sheikh Mufid Congress.
- Najafi Ivaki, A., Rasoulnia, A. H., & Kaveh Nooshabadi, A. (2017). A textual study of al-Shiqshiqiyya sermon emphasis on Searle's

- Speech Act Theory. *Quarterly Journal of Nahj al-Balagha Research*, 5(19), 1–17.
- Nouroozi, H., & Gholamhosseinzadeh, G. (2010). The role of temporal connective factors in text cohesion. *Journal of Kavoshnameh in Persian Language and Literature*, 10(19), 97–122.
- Pahlavan, M. (2021). *Textual analysis and translation of Nahj al-Balagha*. Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Rafat, M. (2011). Methodology of 'Minhaj al-Bara'a fi Sharh Nahj al-Balagha'. *Hadith Sciences*, 59, 207–244.
- Rafat, M. (2018). Ibn Abi'l-Hadid and Maitham al-Bahrani: A comparative analysis of Shaqshaqiya sermon. *Nahjolbalagheh Research*, 17(2), 59–96.
- Robins, R. H. (2014). *A short history of linguistics* (A. M. Haghshenas, Trans.). Maad Publications.
- Sabzianpour, V. (2010). Translation challenges of Imam Ali's sermons in Nahj al-Balagha. *Quran and Hadith Studies Journal*(1), 77–98.
- Salehi, F. (2007). Semantics and Halliday's systemic functional grammar. *Book of the Month: Literature*(8), 32–41.
- Salehi, P. (2022). A new reading of the Jihad sermon of Imam Ali (a.s.) based on the theory of textual meta-functionality (Halliday's role-oriented approach). *Imam Ali 's Studies*, 13(26), 169–193.
- Shafai, A. (1983). *Advanced Persian grammar*. Asatir Publications.
- Shamisa, S. (1989). *A new look at rhetoric*. Ferdows Publishing.
- Shamisa, S. (2008). *Bayan (Rhetoric)*. Ferdows Publishing.
- Sharif al-Radi, M. b. H. (1993). *Nahj al-Balagha*. Hijrat Publications.
- Sharifi, M. (2001). The rhetoric in Nahj al-Balagha: A stylistic analysis of eloquence in Nahj al-Balagha. *Basharat Humanities Sciences Journal*(23), 24.
- Tabrasi, A. b. A. (1983). *Al-Ihtijaj 'ala Ahl al-Lijaj*. Morteza Publications.
- Taleghani, M. (1995). *A reflection on Nahj al-Balagha*. Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Tayarani, M. S., Soltani, S. A., & Rabiee, A. (2019). The analysis of the Shaqshaqiya sermon with reliance on sociopolitical context, theory and the principles of rhetoric. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 11(1), 173–192.
- Tusi, M. b. a. H. (1993). *Al-Amali*. Dar al-Thaqafa.
- Wikishia. (2025). Al-Shiqshiqiyya Sermon. In *Wikishia (Arabic)* (February 16, 2025 ed.).
- Yarmohammadi, L. (2004). *Common and critical discourse analysis* Hermes.
- Zoodranj, S., & Arbati Moghadam, S. (2022). Analysis of Shaqshaqiya sermon by the critical discourse analysis approach. *Quarterly Journal of Nahj al-Balagha Research*, 10(37), 115–139.